

- بیانه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران  
به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن!
- اعلامیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست  
به مناسبت روز جهانی زن!
- ستم جنسیتی و رهایی زن در افق مبارزه طبقاتی
- ضرورت شکل مستقل زنان
- خشونت علیه زنان و رابطه اش با ستم ملی
- از بدن نمادین تا بدن صاحب حق
- جنگ، خشونت و بدن زن
- قانون به مثابه انضباط
- نهادینه سازی خشونت علیه زنان در منطق

## ویژه نامه روز جهانی زن





## بیانیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به مناسبت ۸ مارس، روز جهانی زن ۲۰۲۶

### جهان امروز

نشریه سیاسی حزب کمونیست ایران

۱۵ روز یکبار منتشر می‌شود!

زیر نظر هیئت تحریریه

سردبیر: هلمت احمدیان

اگر مایلید جهان امروز را از طریق پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس خود را برای ما ارسال کنید.

ha@cpiran.org

- \* جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً برای این نشریه ارسال شده باشد را چاپ می‌کند.
- \* استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر ماخذ آزاد است.
- \* مسئولیت مطالب با امضا "جهان امروز" تحریریه نشریه است.
- \* جهان امروز در ویرایش و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است. این امر قبل از چاپ به اطلاع نویسنده می‌رسد.
- \* مطالب جهان امروز با برنامه "ورد فارسی" تایپ می‌شود و حداکثر سقف مطالب ارسالی سه صفحه آ ۴ با سایز ۱۲ است.

تصویری تکان‌دهنده از ماهیت زن‌ستیز و سرکوبگر حاکمیت ارائه داد. محروم کردن خانواده‌ها از حق شناسایی و سوگواری، ادامه همان سیاست حذف و بی‌هویت‌سازی است که زنان معترض را حتی پس از مرگ نیز هدف قرار می‌دهد.

در برابر این نظام آپارتاید جنسی و سرکوب‌گریان حکومت اسلامی، راست افراطی سلطنت‌طلب با ادبیاتی آکنده از تحقیر جنسیتی و توهین به زنان فعال سیاسی، عملاً همان فرهنگ مردسالارانه و لمپنی را بازتولید می‌کنند که جمهوری اسلامی نماینده حکومتی آن است. زن در گفتمان آنان یا ابزاری تبلیغاتی و یا موضوع حمله و تخریب است. این رویکرد استمرار همان منطق سلطه در شکلی دیگر است. در کنار این دو قطب ارتجاعی، گرایش دیگری نیز می‌کوشد مبارزه زنان را به مسیری بی‌خطر برای سرمایه‌داری هدایت کند. فمینیسم لیبرال، این رویکرد، مسئله زن را عمدتاً به نابرابری‌های حقوقی فردی و کمبود نمایندگی در سطوح بالای قدرت تقلیل می‌دهد. گویی اگر شمار بیشتری از زنان به مقام وزارت، مدیریت شرکت‌ها یا پارلمان برسند، مسئله‌رهایی حل خواهد شد.

فمینیسم لیبرال، آگاهانه یا ناآگاهانه، چارچوب مالکیت خصوصی و منطق بازار را مفروض می‌گیرد. در این چارچوب، برابری به معنای دسترسی برابر به رقابت در یک ساختار نابرابر است. تا زمانی که کار مزدی استثمارگرانه، تقسیم کار جنسیتی و خصوصی‌سازی خدمات عمومی پابرجاست، اکثریت زنان در موقعیت فرودست باقی خواهند ماند. رهایی زن نه در «سه‌میه‌بندی قدرت»، بلکه در دگرگونی بنیادهای آن است. از اینرو جنبش‌رهایی زن زمانی می‌تواند به نیرویی تعیین‌کننده بدل شود که با مبارزات طبقه کارگر و دیگر جنبش‌های اجتماعی پیوندی ارگانیک برقرار کند. وظیفه‌ی ما، ساختن پلی میان جنبش‌های پیشرو اجتماعی و تقویت همبستگی اجتماعی است. ۸ مارس یادآور این حقیقت است که آزادی زن نه هدیه دولت‌هاست و نه محصول رقابت قدرت‌های جهانی. این رهایی از دل سازمان‌یابی آگاهانه، مبارزه طبقاتی و دگرگونی انقلابی مناسبات اجتماعی زاده می‌شود.

اکنون که در ادامه سیاست‌های امپریالیستی دولت آمریکا برای بازسازی هژمونی برجهان و اسرائیل برای شکل دادن به نظم منطقه‌ای مورد نظر

۸ مارس روز جهانی زن یادآور یک حقیقت تاریخی است، مسئله زن نه موضوعی حاشیه‌ای، بلکه گره‌ای مرکزی در ساختار استثمار طبقاتی است. از نخستین اعتصاب‌های زنان کارگر نساجی در آغاز قرن بیستم تا امروز، مبارزه زنان کارگر علیه تبعیض، فرهنگ پدر سالاری و مردسالاری و ستم جنسی و جنسیتی همواره در پیوندی تنگاتنگ با مبارزه علیه سرمایه‌داری شکل گرفته است. ستم بر زن، در شکل مدرن آن، با منطق انباشت سرمایه، تقسیم کار جنسیتی و بازتولید نیروی کار درهم‌تنیده است. در چنین ساختاری، کار خانگی و مراقبتی زنان که ستون پنهان اقتصاد است، بی‌ارزش شمرده می‌شود و وابستگی اقتصادی آنان به‌عنوان امری طبیعی جلوه داده می‌شود. بدین ترتیب، مردسالاری، سازوکاری مادی برای حفظ نظم سلطه و بازتولید نابرابری است. بنابراین رهایی زن بدون دگرگونی ریشه‌ای مناسبات اقتصادی و سیاسی مسلط ممکن نیست.

در دهه‌های اخیر، زنان در سراسر جهان در خط مقدم مقاومت و مبارزه علیه این تبعیض‌ها و نابرابری‌ها ایستاده‌اند. از اعتراضات گسترده علیه خشونت جنسیتی تا اعتصاب‌های سراسری زنان کارگر در بخش‌های درمان، آموزش و خدمات، یک روند عینی دیده می‌شود، زنان نه تنها قربانیان نظام موجود، بلکه سوژه‌های تغییر آن هستند. با این حال، سرمایه‌داری جهانی کوشیده است مبارزه زنان را در قالب‌هایی بی‌خطر برای نظم موجود جذب و خنثی کند. اما برای زن کارگر در کارخانه‌های جنوب جهانی یا برای پرستار و معلمی که با قراردادهای موقت و دستمزدهای نابرابر کار می‌کند، مسئله، زمین لغزانی است که زیر پای معیشت او قرار دارد.

در ایران، خشونت علیه زنان از تحمیل حجاب اجباری گرفته تا محدودیت در حق طلاق، حضانت، سقط جنین، انتخاب پوشش، روابط عاطفی و تصمیم‌گیری درباره باروری بخشی از سازوکار بازتولید این نظم است. بدن زن در چنین نظامی نه متعلق به خود او، بلکه موضوع کنترل خانواده، دولت، دین، مذهب یا عرف اجتماعی تلقی می‌شود. خیزش سراسری دی‌ماه ۱۴۰۴ در ادامه جنبش زن، زندگی، آزادی که زنان در آن نقش پیشنمازی داشتند و چهره شهرها و جنبش‌های اعتراضی را دگرگون کردند، بار دیگر نقش فعال زنان را در مبارزات اجتماعی آشکار کرد. سرکوب خونین، بازداشت‌های گسترده و گزارش وجود پنجاه پیکر زن بی‌نام و نشان در کهریزک،

تماس با  
کمیته تشکیلات داخلی کشور  
حزب کمونیست ایران

hvefaalin@gmail.com

تلفن، فکس و پیامگیر

009647710286193

0046760854015

004799895674

00436601195907

تماس با کمیته تشکیلات  
داخلی شهرها

komite.shahrha@gmail.com



جداگانه نیستند، بلکه دو بُعد یک مبارزه تاریخی واحد هستند. در برابر رژیم جنایتکار اسلامی، در برابر این جنگ ارتجاعی و در برابر آن بخش از نیروهای اپوزیسیون بورژوازی که به این جنگ ویرانگر امید بسته‌اند تا شرایط دست به دست شدن قدرت از بالای سر توده‌ها را برای آنها فراهم آورد، ما بر ضرورت ساختن بدیلی سوسیالیستی تأکید می‌کنیم؛ بدیلی که در آن نه جنسیت، نه ملیت، نه طبقه و نه هیچ تمایز دیگری مبنای سلطه و تبعیض نباشد. ۸ مارس روز جهانی زن روز تجدید تعهد به این افق است؛ جامعه‌ای آزاد، رها، برابر و مرفه و عاری از هرگونه ستم جنسیتی و طبقاتی.

**گرامی باد ۸ مارس روز جهانی زن**  
**گرامی باد یاد زنانی که در راه رهایی جان باختند**  
**نه به جنگ ارتجاعی**  
**سرنگون باد جمهوری اسلامی**  
**آزادی، برابری، حکومت کارگری**

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

۱۱ اسفند ۱۴۰۴

۲ مارس ۲۰۲۶



**نه به اپارتاید جنسیتی در ایران**  
**شورای همکاری**  
**نیروهای چپ و کمونیست**

تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی جانی که نابرابری بنیادین نظم سرمایه‌داری با مذهب درهم آمیخته هستند، دیگر حتی سخنی از برابری حقوقی هم در میان نیست. اینجا تبعیض، خشونت، بی حقوقی و زن ستیزی شکل قانونی و شرعی به خود می‌گیرد. اما به رغم اینکه در آمیختگی بربریت سرمایه‌داری با اسلام سیاسی چه محرومیت‌هایی را به زنان تحمیل کرده است و به رغم اینکه فقر بیش از هر زمان دیگری چهره زنانه بخود گرفته است، اما زنان قربانیان خاموش این شرایط فلاکت‌بار نیستند. در دیماه ۹۶ و آبان ۹۸ و بویژه در خیزش «زن، زندگی، آزادی» در سال ۱۴۰۱ زنان نقش برجسته‌ای در این خیزش‌های توده‌ای ایفا کردند و خواب از چشمان سران و کارگزاران رژیم ربودند.

آنان در این سالها در پیشاپیش اعتراضات توده‌ای و در خیابانها سرود رزم را خواندند، آنان در متروها برای مردم از **هشت مارس روز جهانی زن** سخن گفتند. آنان بر فراز سکوها خیابان انقلاب، حجاب این نماد بردگی را بر زمین افکندند، در دانشگاهها فریاد اعتراض علیه جداسازی جنسیتی سردادند، در صف مقدم اعتصابات و اعتراضات سراسری معلمان، پرستاران و بازنشستگان حضور یافتند و زمانی هم که به اسارت گرفته شده و شکنجه گردیدند، از پای ننشستند و جنگ آشکار علیه این رژیم را همچنان فریاد می‌زنند.



## بیانیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست به مناسبت مارس روز جهانی زن



هستند که بر بهره‌کشی و نابرابری استوار است. در چنین نظامی، مشارکت اجتماعی آنان با موانع ساختاری روبه‌روست.

زنان زحمتکش، کارگران، معلمان، پرستاران، دانشجویان و مادران جان‌باختگان در جایگاه پیشرو این نبرد اجتماعی قرار دارند. آنان نه تنها برای حقوق جنسیتی، بلکه برای برابری اقتصادی و اجتماعی، امنیت شغلی، دستمزد عادلانه، آموزش و بهداشت همگانی مبارزه می‌کنند. پیوند میان جنبش زنان و جنبش کارگری، جنبش دانشجویی و سایر جنبش‌های اجتماعی یک ضرورت تاریخی است. بدون این همبستگی آگاهانه و سازمان‌یافته، مبارزه پراکنده می‌ماند و توان مقابله با ساختارهای سرکوبگر و نابرابر را از دست می‌دهد. تجربه نشان داده است که هرگاه مطالبات جنسیتی با مطالبات طبقاتی و اجتماعی گره خورده، دامنه و عمق تأثیرگذاری آن نیز افزایش یافته است.

نقد ستم جنسیتی باید هم‌زمان به نقد مردسالاری و نقد مناسبات اقتصادی نابرابر پردازد. نظامی که نیروی کار زنان را با دستمزدی کمتر به کار می‌گیرد، ثمره کار آنان را بی‌ارزش می‌شمارد و آنان را تحت کنترل سیاسی و فرهنگی قرار می‌دهد، از دو منبع بهره‌کشی سود می‌برد: استعمار طبقاتی و سلطه جنسیتی. از این‌رو، مبارزه برای برابری حقوقی - هرچند گامی اساسی و ضروری - اما کافی نیست. تحقق‌رهایی واقعی مستلزم دگرگونی عمیق‌تر در ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است؛ دگرگونی‌ای که کرامت انسانی، آزادی انتخاب و برابری را در مرکز فعالیت خود قرار دهد.

۸ مارس در شرایطی فرامی‌رسد که جهان با بحران‌های چندلایه‌ای چون جنگ، نابرابری فزاینده، بحران زیست محیطی و گسترش نئوفاشیسم روبه‌روست. زنان بیش از همه از پیامدهای این بحران‌ها آسیب می‌بینند، اما هم‌زمان از قدرتمندترین نیروهای تغییر نیز هستند. حضور گسترده و سازمان‌یافته زنان در عرصه‌های مبارزاتی، بارها توازن قوا را دگرگون کرده و مسیر تحولات اجتماعی را تغییر داده است.

در ایران نیز چشم‌انداز رهایی در گرو تداوم، تعمیق و سازمان‌یافتگی این مبارزه است. آزادی زن شرط آزادی جامعه است. هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند آزاد، برابر و انسانی باشد در حالی که نیمی از جمعیت آن زیر بار تبعیض و سرکوب مضاعف زندگی می‌کنند.

۸ مارس یادآور این حقیقت بنیادین است

که مبارزه زنان نه امری حاشیه‌ای، بلکه قلب

و اقلیت‌ها پاسخ دهند. در چنین شرایطی، ۸ مارس بیش از هر زمان دیگری یادآور ضرورت همبستگی بین‌المللی زنان و تمامی نیروهای آزادی‌خواه و برابری‌طلب است.

در ایران، جنبش‌رهایی زن تاریخی پیچیده و پرفراز و نشیب دارد. از تلاش‌های زنان پیشرو در دوران مشروطه برای گسترش آموزش دختران و حضور در عرصه عمومی، تا نقش‌آفرینی آنان در دهه‌های بعد در حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، زنان همواره بخشی جدایی‌ناپذیر از تحولات جامعه بوده‌اند. پس از استقرار جمهوری اسلامی و تحمیل حجاب اجباری و سایر محدودیت‌های قانونی، موجی از مقاومت شکل گرفت که در دهه‌های بعد به اشکال گوناگون تداوم یافت.

اعتراض به حجاب اجباری از نخستین روزهای پس از انقلاب آغاز شد و به‌رغم سرکوب‌ها هرگز خاموش نشد. در دهه‌های اخیر، جنبش زنان در ایران از دل خیزش‌ها و مبارزات روزمره در محیط کار، دانشگاه و فضای عمومی نیرو گرفته است. از اعتراض‌های دی‌ماه ۱۳۹۶ و آبان ۱۳۹۸ تا خیزش "زن، زندگی، آزادی" با محوریت رهایی زن در سال ۱۴۰۱ و خیزش دی ۱۴۰۴، زنان نه در حاشیه، بلکه در صف مقدم مبارزه علیه فقر، استبداد و تبعیض ایستاده‌اند. زنان بویژه در خیزش ۱۴۰۱ جمهوری اسلامی را درست در جایی به چالش کشیدند که هویت ایدئولوژیک و سیاسی و قانونی رژیم محسوب می‌شد. حجاب سوزان زنان جوان در خیابانها چنان آتش بر مشروعت قوانین ضد زن رژیم زد که آوای آن مرزها را در نوردید و به اقصای نقاط جهان رسید. این جنبش هرچند از خیابان‌ها عقب نشست، ولی توانست بطور ضمنی حق آزادی پوشش را دوباره به مسئله روز جامعه تبدیل و به رژیم تحمیل کند. تا آنجایی که قوانین به روز شده مصوبات مجلس هم جرات رونمایی پیدا نکردند.

با این حال، رهایی زن تنها با حذف برخی مظاهر آشکار تبعیض تحقق نمی‌یابد. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که ستم جنسیتی در خلأ شکل نمی‌گیرد، بلکه در پیوندی تنگاتنگ با ساختارهای طبقاتی، اقتصادی و فرهنگی بازتولید می‌شود. در ایران امروز، حجاب اجباری، ابزاری سیاسی برای محدود کردن حقوق زنان و تثبیت نظم ایدئولوژیک حاکم است. خشونت خانگی، قتل‌های ناموسی، تبعیض در بازار کار، دستمزدهای نابرابر و محرومیت از فرصت‌های برابر آموزشی و مدیریتی، جلوه‌های گوناگون نظامی

۸ مارس، روز جهانی زن، یادآور بیش از یک قرن مبارزه پیگیر و سازمان‌یافته زنان کارگر و زحمتکش علیه ستم، تبعیض و نظم نابرابر سرمایه‌داری است. این روز، تاریخی زنده و سیاسی است که ریشه در اعتصاب‌ها و اعتراض‌های زنان کارگر در آغاز قرن بیستم دارد. اعتصاب‌های کارگران نساجی در نیویورک و طرح برگزاری روز جهانی زن در بستر جنبش سوسیالیستی اروپا، تا گسترش آن در سراسر جهان همواره با مطالباتی چون حق رأی، حق طلاق، حق کار برابر، دستمزد عادلانه، حق تشکیل‌یابی و لغو تبعیض‌های قانونی و اجتماعی گره خورده است. این روز، روز بازخوانی تاریخ مقاومت و تجدید عهد با آرمان‌رهایی زنان است.

این جنبش در سطح جهانی مسیری پرفراز و نشیب پیموده است. از مبارزه برای حقوق زنان در اروپا و آمریکا در اوایل قرن بیستم، تا مبارزه در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی که به نقد ساختارهای فرهنگی، حقوقی و خانواده مردسالار پرداخت و تا موج‌های نوین مبارزه علیه خشونت جنسیتی، تبعیض ساختاری و نابرابری اقتصادی در دهه‌های اخیر که زنان همواره در خط مقدم تحولات اجتماعی بوده‌اند. در آمریکای لاتین، کارزارهای گسترده علیه زن‌کشی و خشونت سازمان‌یافته علیه زنان شکل گرفته است؛ در جنوب آسیا، مبارزات علیه تبعیض‌های مذهبی و قومی و خشونت‌های جنسیتی تداوم دارد و در خاورمیانه و شمال آفریقا، زنان نقشی تعیین‌کننده در خیزش‌های مردمی ایفا کرده‌اند. از ایران تا لبنان، از افغانستان تا ترکیه، زنان در برابر بنیادگرایی مذهبی، اقتدارگرایی سیاسی و سیاست‌های اقتصادی نابرابر ایستاده‌اند و صدای برابری‌خواهی را به نیرویی اجتماعی بدل کرده‌اند.

در عین حال، سال‌های اخیر شاهد قدرت‌گیری جریان‌های راست افراطی و گرایش‌های اقتدارگرا در اروپا و آمریکا بوده است؛ جریان‌هایی که دستاوردهای تاریخی جنبش زنان را هدف گرفته‌اند. محدودسازی حق سقط جنین در برخی ایالت‌های آمریکا، رشد احزاب راست افراطی با گفتمان‌های راسیستی، ضد مهاجر و ضد برابری جنسیتی در اروپا، و بازگشت به قرائت‌های ارتجاعی از «خانواده سنتی» که در عمل به معنای کنترل تمام شئون زندگی زنان است، نشانه‌هایی از این روند نگران‌کننده هستند. این نیروها با پیوند دادن ملی‌گرایی افراطی، نژادپرستی و مردسالاری می‌کوشند بحران‌های اقتصادی و اجتماعی را با محدودسازی حقوق زنان



## اطلاعیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان

## به مناسبت مارس، روز جهانی زن

۸ مارس، روز جهانی زن، نه صرفاً یک «مناسبت» تقویمی، بلکه روزی است برای نام بردن از ستم و ایستادن در برابر آن؛ روزی که تقویم رسمی را می‌شکافد تا تاریخ زنده‌ی مقاومت و امید زنان در سراسر جهان را به یاد بیاورد. این روز، خاطره‌ی اعتصاب‌ها و خیزش‌های زنانی است که قرن‌ها در کارخانه و خیابان و خانه، در مدرسه و مزرعه و دانشگاه، در برابر نظم نابرابر سرمایه و مردسالاری ایستاده‌اند و حق زیستن به‌مثابه‌ی انسان را فریاد زده‌اند.

در ایران، جنبش‌های زن، نقشه‌ای پیچیده از شکست‌ها و کامیابی‌ها، امیدها و زخم‌هاست. از نخستین جرعه‌های دوران مشروطه تا خیزش‌های گسترده‌ی سال‌های اخیر، زنان نه حاشیه‌ی داستان که نویسندگان اصلی بسیاری از فصل‌های آن بوده‌اند. تحمیل حجاب اجباری و قوانین تبعیض‌آمیز تنها به ظهور شکل‌های تازه‌تری از مقاومت انجامید؛ مقاومتی که در کوچه و خیابان، در محیط کار و دانشگاه، در مدرسه و خانه، پیوسته خود را بازآفریده و از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است. زنان، در این سرزمین، هر بار که خواسته‌اند خاموششان کنند، زبان تازه‌ای برای گفتن «نه» پیدا کرده‌اند.

در این میان، کردستان یکی از روشن‌ترین صحنه‌های این ایستادگی است؛ جایی که زنان، سال‌هاست در هم‌پوشانی چندگانه‌ی ستم‌ها - ستم جنسیتی، ستم ملی، فقر و حاشیه‌نشینی - ایستاده‌اند و از قلب این تاریکی‌ها، چراغ‌هایی برای دیگران افروخته‌اند. زنان مبارز کرد، هم‌زمان که با قوانین مردسالار، تبعیض ملی و خشونت سیاسی مواجه‌اند، در جایگاه معلم و پرستار، کارگر و دانشجوی، هنرمند و کنشگر، چهره‌ی دیگری از مقاومت را نمایان کرده‌اند: مقاومتی که فرهنگ را می‌سازد، زبان را زنده نگه می‌دارد، بدن را از مالکیت قدرت سیاسی پس می‌گیرد و به زندگی روزمره رنگی از کرامت و سربلندی می‌دهد.

در شهرها و روستاهای کردستان، از کلاس‌های درس تا تجمعات اعتراضی، از انجمن‌های کوچک و خودجوش تا حرکت‌های گسترده‌ی خیابانی، زنان نقش‌هایی برعهده گرفته‌اند که سال‌ها می‌کوشیدند از آن‌ها محروم‌شان کنند. آنان در کنار مبارزه برای لغو حجاب اجباری و ستم جنسیتی، برای نان، کار، آموزش، حق آموزش به زبان مادری، و برای پایان دادن به فقر و بی‌عدالتی ساختاری جنگیده‌اند. مادران مبارز جان‌باختگان، زنانی که در سوگ عزیزانشان ایستاده‌اند و از سوگ پلی به اعتراض ساخته‌اند، و دخترانی که جسارت حضور بی‌واسطه در میدان را تمرین کرده‌اند، چهره‌های برجسته‌ی این تاریخ معاصرند؛ تاریخی که نام‌های مشخص دارد، اما حتی آن‌جا که بی‌نام مانده، وزن و اثرش را بر حافظه‌ی جمعی تحمیل کرده است.

در شرایطی که امروز جنگ بالفعل در جریان است و حملات آمریکا و اسرائیل از یک سو و سیاست‌های تنش‌آفرین و جنگ‌طلبانه‌ی جمهوری اسلامی ایران از سوی دیگر، منطقه را به میدان رویارویی‌های ویرانگر بدل کرده است، بار دیگر این مردم عادی و به‌ویژه زنان و فرودستان‌اند که بیشترین هزینه‌ها را می‌پردازند. تجربه‌ی تاریخی نشان داده است که در سایه‌ی جنگ، سرکوب داخلی بیش از پیش تشدید می‌شود، فضای امنیتی گسترده‌تر می‌گردد، مطالبات اجتماعی به بهانه‌ی «شرایط اضطراری» خاموش‌تر می‌شود و منابع عمومی به جای آموزش، بهداشت و رفاه، صرف ماشین نظامی می‌گردد. جنگ، چه با نام «امنیت» و چه با نام «مقاومت»، بدن‌ها و زندگی‌ها را به سپر سیاست‌های قدرت‌طلبانه بدل می‌کند و افق‌هایی را تیره‌تر می‌سازد. مقابله با جنگ‌افروزی، مخالفت با مداخله‌گری قدرت‌های امپریالیستی و ایستادگی در برابر سیاست‌های بحران‌ساز حاکمیت، بخشی جدایی‌ناپذیر از مبارزه برای آزادی زنان و عدالت اجتماعی است.

۸ مارس در ایران و در کردستان، تنها روز «یادآوری» نیست؛ روز مطالبه و عمل است. در شرایطی که تبعیض جنسیتی در پیوندی تنگاتنگ با ساختارهای طبقاتی، ملی و سیاسی بازتولید می‌شود، مبارزه‌ی زنان ناگزیر از چندلایه بودن است: نقد مردسالاری، نقد بهره‌کشی طبقاتی، نقد اقتدارگرایی سیاسی و نقد حذف فرهنگی، حلقه‌های جدا از هم نیستند؛ زنجیری واحدند که باید گسسته شود. تا زمانی که کار خانگی زنان بی‌ارزش و نامرئی است، تا زمانی که بازار کار آنان را به حاشیه می‌راند، تا زمانی که زبان و فرهنگ آنان به رسمیت شناخته نمی‌شود و بدنشان میدان کنترل ایدئولوژیک است، سخن گفتن از «رهایی» تنها بازی با واژه‌ها خواهد بود.

در برابر این نظم نابرابر، زنان کارگر و زحمتکش، معلمان و پرستاران، دانشجویان و بیکاران، هنرمندان و فعالان مدنی، مادران زندانیان و جان‌باختگان، ستون‌های زنده‌ی این مبارزه‌اند. آنان یادآور این حقیقت‌اند که رهایی زن پروژه‌ای فردی یا صرفاً حقوقی نیست؛ فرآیندی جمعی است که به سازمان‌یابی، همبستگی و پیوند با دیگر جنبش‌های اجتماعی نیاز دارد. پیوند میان جنبش‌های زنان و جنبش کارگری، جنبش دانشجویی، جنبش‌های محیط‌زیستی و جنبش‌های ضد تبعیض ملی و مذهبی، یک انتخاب تاکتیکی مقطعی نیست؛ ضرورتی تاریخی است.

از این رو ۸ مارس برای ما روز تکرار یک شعار فراموش شده نیست؛ روز تأکید بر این حقیقت است که آزادی زن شرط آزادی جامعه است و هیچ جامعه‌ای در سایه‌ی به‌بردگی کشیدن نیمی از جمعیت خود، روی عدالت و انسانیت را نخواهد دید. کردستان، با تاریخ سنگین سرکوب و در عین حال با تاریخ پرغرور مقاومت، گواهی است زنده بر این که هر جا زن به پا می‌خیزد، جغرافیا نیز معنای تازه‌ای می‌یابد.

ما در این روز، با همه‌ی زنان - به‌ویژه زنان کردستان و سراسر ایران - عهد می‌کنیم که صدای آنان را حاشیه‌ی هیچ داستانی ندانیم، که مبارزه‌ی آنان را به «مسئله‌ای فرعی» تقلیل ندهیم، و بدانیم که رهایی زنان، رهایی انسان است؛ راهی دشوار اما گریزناپذیر، که تنها با آگاهی، همبستگی و سازمان‌یابی جمعی می‌توان آن را پیمود.



تپنده مبارزه برای آزادی، برابری و کرامت انسانی است. رهایی زنان، رهایی انسان است و این مسیر با آگاهی، همبستگی و سازمان‌یابی جمعی هموار خواهد شد. از این رو جنبش‌های زنان پیشروی خود را در گرو استراتژی پیوند و همراهی با دیگر جنبش‌های پیشرو اجتماعی مانند جنبش کارگری، معلمان، دانشجویان، پرستاران و جنبش انقلابی کردستان می‌بیند. بنابراین ۸ مارس باید نه تنها روزی برای تجلیل از دستاوردهای تاکنونی، بلکه روزی برای همبستگی انترناسیونالیستی باشد. این امر یادآور آن است تا زمانی که زنان در سراسر جهان از کلیه ستم‌ها و قید و بندهای نظام سرمایه داری و نظام مردسالار رها نشده باشند، مبارزه ادامه خواهد داشت.

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست ایران ضمن تقدیر از تلاش‌هایی که برای برگزاری هر چه باشکوه‌تر ۸ مارس روز جهانی زن، روز همبستگی بین‌المللی جنبش زنان در مبارزه علیه ظلم و ستم و تبعیض جنسی / جنسیتی در جریان است، این روز را به همه زنان و مردان آزادیخواه و برابری طلب تبریک می‌گوید و همه انسان‌های آزاده را فرا می‌خواند که هشت مارس امسال را با حضور فعال در مارش، آکسیون و برنامه‌های گرامی‌داشت این روز، به سنگری بر علیه سلطه ستم و استبداد سرمایه و فاشیسم و آپارتاید جنسیتی در ایران تبدیل کنیم.

**گرامی باد ۸ مارس روز جهانی زن**  
**نه به آپارتاید جنسی / جنسیتی در ایران**  
**سرنگون باد رژیم سرمایه داری**  
**جمهوری اسلامی**  
**زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم**

شورای همکاری

نیروهای چپ و کمونیست  
بهمن ۱۴۰۴ - فوریه ۲۰۲۶

امضاها:

اتحاد سوسیالیستی کارگری،

حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری ایران - حکمیتست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت

ناصر زمانی



اگر این تاریخ را تنها به مثابه روایتی قهرمانانه بازگو کنیم اما از تحلیل مادی آن غافل بمانیم، به سطح توصیف فروکاسته ایم. برای فهم ستم بر زن باید به روش شناسی ماتریالیسم تاریخی تکیه کرد؛ روشی که هر پدیده اجتماعی را در بستر شیوه تولید و مناسبات مادی تحلیل میکند. از این منظر، ستم جنسیتی نه تقدیری ریشه دار است و نه حاصل «طبیعت» یا تفاوت‌های روان شناختی، بلکه محصول روند مشخصی از تحول تاریخی است که با شکلگیری مالکیت خصوصی و جامعه طبقاتی گره خورده است. هر تحلیلی که این پیوند را نادیده بگیرد، یا به اسطوره‌های زیست شناختی پناه می‌برد یا در افق اصلاحات حقوقی محدود متوقف میشود. در حالیکه دیالکتیک تاریخی نشان می‌دهد که جایگاه اجتماعی زنان در طول تاریخ یکسان نبوده و تغییر آن تابع دگرگونی‌های مادی در سازمان تولید و توزیع ثروت بوده است. ستم بر زنان را اگر از منظر تاریخی بنگریم، نه پدیده‌ای فرا تاریخی و نه نتیجه اختلاف‌های ساده فردی، بلکه محصول روندهای مشخص مادی و اجتماعی می‌یابیم. در جوامع پیشا طبقاتی که تولید بر پایه مالکیت جمعی و اشتراک منابع سامان یافته بود، تقسیم کار میان زن و مرد وجود داشت اما این تقسیم کار الزامی به معنای سلطه ساختاری و نهادینه نبود. با پیدایش مازاد تولید، انباشت ثروت و شکلگیری مالکیت خصوصی، ضرورت انتقال ارث و تثبیت نسب، سازمان خانواده و مناسبات خویشاوندی را دگرگون ساخت. انتقال تبار از خط مادری به خط پدری و استقرار خانواده پدرسالار، بیانگر تثبیت نظامی نوین بود که در آن کنترل بر بدن و باروری زن به مسئله‌ای اقتصادی تبدیل شد. از این نقطه تاریخی، ستم جنسیتی در پیوند با شکلگیری طبقات و دولت، به صورت ساختاری و پایدار نهادینه گردید.

عنصر تعیین کننده در تاریخ، بنابر مفهوم ماتریالیستی، در وهله ی نهایی تولید و بازتولید بلافصل زندگی است اما همین عنصر خود ماهیتی دوگانه دارد: از یک سو تولید وسایل امرار معاش - غذا، پوشاک، پناهگاه، و وسایل ضروری برای این منظور؛ و از سوی دیگر تولید خود انسان ها، تکثیر این گونه

## ستم جنسیتی و رهایی زن در افق مبارزه طبقاتی

داشت، به کار خانگی بی مزد و نامرئی تقلیل یافت و بازتولید نیروی کار به حوزه خصوصی رانده شد. این جداسازی، پایه مادی وابستگی اقتصادی زن به مرد را استحکام بخشید و تقسیم کار جنسی را به ساختاری پایدار تبدیل کرد. توجه‌های زیست شناختی که این وضعیت را به تفاوت‌های جسمی یا ذهنی نسبت می‌دهند، بیش از آنکه تبیینی علمی باشند، کارکردی ایدئولوژیک دارند؛ آنان روابط اجتماعی مشخص را به طبیعت حواله می‌دهند تا نظم موجود را جاودانه جلوه دهند. حال آنکه تاریخ نشان می‌دهد خانه نشینی اجباری زن و بی‌ارزش سازی کار خانگی، نتیجه شرایط مادی معین بوده است، نه سرنوشت بیولوژیک تغییرناپذیر؛ بلکه برساخته مناسبات تولیدی مشخصی است که با دگرگونی آن مناسبات، قابل تغییر است.

ورود سرمایه‌داری این تضاد را به سطحی تازه منتقل کرد. انقلاب صنعتی زنان را از انزوای خانگی بیرون کشید و به عرصه تولید اجتماعی وارد ساخت، اما این ورود مترادف رهایی نبود. سرمایه از نیروی کار زنان به عنوان نیروی ارزان و انعطاف پذیر بهره گرفت و آنان را همزمان در دو عرصه استثمار کرد؛ در کارخانه به عنوان کارگر مزدبگیر و در خانه به عنوان نیروی بازتولید کننده بی مزد، بر همین اساس، کار خانگی، که در آمارهای رسمی نادیده گرفته می‌شود، ستون پنهان بازتولید سرمایه است و بدون آن چرخه انباشت استمرار نمی‌یابد. در دوره‌های بحران، زنان نخستین قربانیان اخراج اند و در دوره‌های رونق دوباره به بازار کار فراخوانده می‌شوند؛ بدین ترتیب آنان هم نیروی کار فعال و هم ذخیره‌ای برای تنظیم بازار کارند. از این رو، ۸ مارس نه جشن بی خطر برابری صورتی، بلکه یادآوری این واقعیت است که ستم جنسیتی در سرمایه‌داری معاصر همچنان در بطن مناسبات اقتصادی بازتولید می‌شود. رهایی واقعی زنان مستلزم دگرگونی بنیادی مناسبات تولید و الغای وابستگی اقتصادی است؛ زیرا تا زمانی که مالکیت خصوصی، تقسیم کار تحمیلی و کار خانگی بی مزد پابرجا است، برابری حقوقی به برابری اجتماعی واقعی بدل نخواهد شد.

واقعیت اینست هشت مارس نه یک آیین نمادین و نه مناسبت تقویمی بی خطر، بلکه فشرده‌ای از تاریخ مبارزه طبقاتی است. ریشه‌های آن را باید در اعتصاب‌ها و اعتراض‌های زنان کارگر

(انگلس). انگلس در مقدمه ی ویراست ۱۸۸۲ اثر کلاسیک خود منشأ خانواده مالکیت خصوصی، و دولت استدلال کرد که نخستین تقسیم کار، تقسیم کار مبتنی بر جنس بود. با برآمدن مالکیت خصوصی و دولت، تبار مادرانه واقامت مادرزادی جای خود را به خانواده ی پدرسالارانه سپرد، در پی هزاران سال، تقسیم کار مبتنی بر جنس، به رغم برخی گوناگونی‌ها پیوستگی چشم گیری رانشان داده است. از برده‌داری و فئودالیسم تا سرمایه‌داری، این فرودستی در اشکال گوناگون بازتولید شد. هرچند شکل حقوقی و ایدئولوژیک آن تغییر یافت، اما بنیان مادی آن در وابستگی اقتصادی و حذف یا بی‌ارزش سازی کار زنان باقی ماند. در سرمایه‌داری صنعتی، زنان به عرصه تولید اجتماعی وارد شدند، اما نه در مقام سوژه‌ای رها، بلکه به‌عنوان نیروی کاری ارزان و قابل انعطاف که همزمان بار بازتولید خانگی را نیز بر دوش می‌کشد. بدین ترتیب، تاریخ ستم بر زنان تاریخی ایستا و یکدست نیست، بلکه روندی دیالکتیکی است که در پیوند با تحولات شیوه‌های تولید و مبارزات طبقاتی دگرگون شده و همچنان در متن تضادهای نظم سرمایه‌دارانه استمرار دارد.

باید گفت پژوهش‌های انسان شناختی درباره جوامع پیشا طبقاتی نشان می‌دهد که موقعیت زن همواره به شکل کنونی نبوده است. در بسیاری از این اجتماعات، تبار از طریق مادر شناخته می‌شد و مالکیت خصوصی به معنای انباشت فردی و انتقال تثبیت شده ارث وجود نداشت؛ در نتیجه کنترل نظام مند بدن و باروری زن برای تضمین وارث «مشخص» موضوعیت نداشت. تقسیم کار میان زن و مرد وجود داشت، اما این تقسیم کار به معنای رابطه ساختاری سلطه نبود، زیرا هر دو در تولید اجتماعی مشارکت داشتند و کار زن بخشی از فرایند تولید جمعی محسوب می‌شد. نقطه عطف تاریخی با پیدایش مازاد تولید، گسترش کشاورزی و دامداری و شکلگیری مالکیت خصوصی پدید آمد. ضرورت انتقال ارث به وارثان مشخص، انتقال نسب از خط مادری به خط پدری و استقرار خانواده پدرسالار را به همراه آورد. آنچه بعدها به‌عنوان «نظم طبیعی خانواده» معرفی شد، در واقع بیان حقوقی و ایدئولوژیک تثبیت مالکیت خصوصی و جامعه طبقاتی بود؛ تحولی که زمینه شکست تاریخی زن و نهادینه شدن نابرابری جنسیتی را فراهم ساخت. با استقرار این نظم، جایگاه اقتصادی زن نیز دگرگون شد. فعالیتی که پیش تر در متن تولید اجتماعی معنا



نساجی نیویورک در بستر سرمایه‌داری صنعتی دنبال کرد؛ جایی که زنان کارگر علیه ساعات کار طاقت فرسا، دستمزدهای تحقیرآمیز و شرایط غیرانسانی تولید به میدان آمدند. این مبارزات نه تنها اعتراض به بی‌عدالتی اخلاقی، بلکه واکنشی به منطق انباشت سرمایه بود که بدن و نیروی کار زن را به مثابه کالایی ارزان و انعطاف پذیر به کار می‌گرفت. چند سال بعد، در کنفرانس بین‌المللی زنان سوسیالیست به ابتکار کلارا زتکین، پیشنهاد تعیین روزی جهانی برای مبارزه زنان کارگر تصویب شد و ۸ مارس به عنوان روزی انترناسیونالیستی برای پیوند مبارزه علیه ستم جنسیتی با مبارزه طبقاتی تثبیت گردید. از همان آغاز، این روز نه در افق لیبرالی اصلاحات محدود، بلکه در چشم‌انداز سوسیالیستی تعریف شد. به عبارت دیگر برای فهم معنای تاریخی ۸ مارس و مسئله ستم بر زن، نمیتوان به روایت‌های فرهنگی یا اخلاقی بسنده کرد. هر پدیده اجتماعی نیازمند روش شناسی مشخص برای شناخت علمی است. مارکسیسم این روش را در ماتریالیسم تاریخی و متدولوژی دیالکتیکی صورت‌بندی می‌کند. بر اساس این رویکرد، شیوه تولید مادی زندگی اجتماعی بنیان شکلگیری ساختارهای حقوقی، سیاسی و ایدئولوژیک است و پدیده‌ها باید در حرکت تاریخی و در بستر تضادهای درونی آنها تحلیل شوند. از این منظر، نابرابری جنسیتی نه امری طبیعی و جاودانه و نه تنها محصول فرهنگ، بلکه پدیده‌ای تاریخی و وابسته به مناسبات تولید و سازمان اجتماعی است. این روش شناسی در تضاد با دکترین بورژوازی قرار دارد که یا ستم جنسیتی را به تفاوت‌های زیستی فرو می‌کاهد یا آن را به عرصه اصلاحات حقوقی و اخلاق فردی تقلیل می‌دهد.

در این چارچوب، تحلیل فردریش انگلس در «منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» جایگاهی تعیین کننده دارد. انگلس خانواده را نهادی طبیعی و تغییرناپذیر نمی‌داند، بلکه آن را شکلی تاریخی از سازمان اجتماعی معرفی می‌کند که همراه با تحول شیوه‌های تولید دگرگون شده است. او نشان می‌دهد که در جوامع پیشا طبقاتی، اشکال متنوعی از سازمان خویشاوندی و روابط جنسیتی وجود داشته و در بسیاری از این اجتماعات، تبار از طریق مادر شناخته می‌شده است. این وضعیت نه به معنای «حاکمیت زنان»، بلکه بیانگر آن بود که هنوز بنیان‌های اقتصادی لازم برای تثبیت سلطه ساختاری مردان شکل نگرفته بود. تصور اینکه زن از آغاز تاریخ برده مرد بوده، افسانه‌ای ایدئولوژیک است که به دوره‌های بعدی تعلق دارد. به این معنا که تحول تعیین کننده با پیدایش مازاد تولید و امکان انباشت ثروت رخ داد. با گسترش کشاورزی، دامداری و شکلگیری مالکیت

خصوصی، مسئله انتقال ارث اهمیت یافت. از آنجا که ثروت عمدتاً در اختیار مردان قرار گرفت، تضمین انتقال آن به فرزندان مشخص مستلزم کنترل جنسی زنان و استقرار خانواده پدرسالار بود. به بیان مشخص تر این لحظه شکست جهانی - تاریخی جنس مؤنث است؛ لحظه‌ای که در آن حق مادری کنار زده شد و سلطه مردان در چارچوب مالکیت خصوصی تثبیت گردید. از این پس خانواده نه فقط واحدی عاطفی، بلکه واحدی اقتصادی برای حفظ و انتقال مالکیت شد و کار زن که پیش تر بخشی از تولید اجتماعی محسوب می‌شد، به فعالیتی خانگی و فاقد ارزش مبادله تقلیل یافت. سرمایه‌داری این ساختار را از میان نبرد، بلکه آن را در شکلی نوین بازتولید کرد. صنعت مدرن زنان را به عرصه تولید اجتماعی بازگرداند، اما به‌عنوان نیروی کاری ارزان‌تر و بی‌ثبات‌تر، به این معنا زنان کارگر همزمان با استثمار در کارخانه، بار کار خانگی و بازتولید نیروی کار را نیز بر دوش کشیدند. کار خانگی بی‌مزد، اگرچه در محاسبات رسمی ارزش افزوده ثبت نمی‌شود، شرط ضروری بازتولید سرمایه است. بدین ترتیب، ستم جنسیتی و استثمار طبقاتی در سرمایه‌داری به صورت دیالکتیکی در هم تنیده‌اند؛ سرمایه به کار زنان نیاز دارد، اما تقسیم کار جنسیتی و نابرابری دستمزد را برای حفظ نرخ سود بازتولید می‌کند.

تصمیم تاریخی کنفرانس زنان سوسیالیست برای تعیین ۸ مارس، این درک را صورت‌بندی سیاسی کرد که رهایی زنان جدایی‌ناپذیر از مبارزه علیه جامعه طبقاتی است. این روز از ابتدا با مطالباتی چون حق رأی، حقوق کار، برابری مزد، صلح و سوسیالیسم پیوند داشت. در شرایط کنونی سرمایه‌داری جهانی، با خصوصی سازی خدمات اجتماعی، کالایی سازی بدن زن و تشدید اشکال نوین بنیادگرایی و ناسیونالیسم، مسئله زن همچنان در متن تضادهای انباشت سرمایه قرار دارد. هر کوششی برای جدا کردن مبارزه زنان از مبارزه طبقاتی، آن را در افق لیبرالیسم حل می‌کند و به برابری صوری و فردی محدود می‌سازد. هشت مارس را نمیتوان به پیام‌های تریک بی‌خطر، نمادهای گل به دست و کارت پستال‌های رنگی فروکاست، زیرا این روز از دل یک مبارزه عینی و پرهزینه سر برآورد. خاستگاه آن به اعتراض‌ها و اعتصاب‌های زنان کارگر صنعت نساجی در شهر نیویورک بازمی‌گردد؛ زنانی که در متن خشن ترین اشکال سرمایه‌داری صنعتی، علیه ساعات کار فرساینده، دستمزدهای ناچیز و شرایط غیرانسانی تولید ایستادگی کردند. آنان برای ستایش شدن به خیابان نیامدند، بلکه برای نان، برای کرامت انسانی و برای حق برابری زیستن مبارزه کردند. سرمایه‌داری در حال شکلگیری بر نیروی کار ارزان زنان و کودکان

متکی بود و همزمان ابتدایی ترین حقوق آنان را انکار می‌کرد. همین تناقض میان نیاز سرمایه به کار زنان و محروم سازی آنان از حقوق انسانی، زمینه شکلگیری نخستین اشکال اعتراض سازمانیافته را فراهم ساخت. ۸ مارس از دل کارخانه، از میان دود، اعتصاب و سرکوب برخاست، نه از تالارهای رسمی و خطابه‌های صرفن تبلیغی، با گسترش جنبش کارگری و سوسیالیستی در اروپا، این تجربه تاریخی به سطحی آگاهانه‌تر ارتقا یافت و در کنفرانس بین‌المللی زنان سوسیالیست، به ابتکار کلارا زتکین، پیشنهاد تعیین روزی جهانی برای مبارزه زنان کارگر تصویب شد؛ تصمیمی که مسئله زن را آشکارا در پیوند با مبارزه طبقاتی و افق سوسیالیستی صورت بندی کرد

ماتریالیسم تاریخی نشان می‌دهد که فرودستی زن محصول شرایط مادی مشخصی است و همانگونه که در روندی تاریخی پدید آمده، در روندی تاریخی نیز می‌تواند دگرگون شود. از این منظر، ۸ مارس نه صرفن یادبود گذشته، بلکه افق مبارزه‌ای است که رهایی زن را در پیوند با رهایی کل طبقه کارگر قرار می‌دهد و تأکید می‌کند که مسئله زن مسئله حاشیه‌ای یا فرعی نیست، بلکه در قلب پیکار علیه نظم سرمایه‌دارانه و پدر-مرد سالارانه قرار دارد. بدون دگرگونی بنیادین مناسبات تولید و الغای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، هیچ برابری پایدار و واقعی میان زن و مرد تحقق نخواهد یافت. رهایی زن از ستم تنها زمانی ممکن است که ساختارهای اقتصادی و اجتماعی که تولید و بازتولید استثمار و تبعیض جنسی را تضمین میکنند، شکسته شوند؛ این یعنی پایان سلطه سرمایه‌داری و نهادهای بورژوازی که زن را کالا، نیروی کار ارزان و موجودی تابع هنجارهای مردسالارانه می‌سازند. اگر بپذیریم فرهنگ مسلط در هر جامعه فرهنگ نظام حاکم است فرهنگ مرد پدر سالار اگرچه یکی از فاکتورهای اصلی آن ناشی از سیاست دولت حاکم است از طرف دیگر اشاعه این فرهنگ مسلط در فرهنگ خود مردم تاریخین شکل میگیرد است و یک تصویر کاملن شی وارگی را به تصویر میکشد در حالیکه ما میدانیم زنان به عنوان سوژه ی انسانی با توجه به فرهنگ حاکم با استفاده از ابزارهای مختلف جوامع سرمایه داری در تشدید این تصویر با اتکا به دامن زدن به مسایل مذهبی و دیگر ابزار های موجود از جمله بیولوژی در دنیای مدرن حال حاضر این ستم و خشونت را نقش اصلی را بازی میکند و در سیاست های روبنایی با حمایت لیبرالسم آزادیخواه و همچنین دامن زدن به فرهنگ مرد پدرسالار نه تنها فرهنگ خود را حاکم میکند بلکه عملن در دل زندگی انسان ها در خانواده آن را نهادینه میکند.



آرام فرج الهی

## ضرورت شکل مستقل زنان

را فراهم می‌آورد. تجربه زیسته زنان به تحلیل جمعی تبدیل می‌شود، آگاهی جمعی شکل می‌گیرد و مبارزه سازمان‌یافته با پیوند مطالبات فوری و اهداف بلندمدت اجتماعی امکان‌پذیر می‌شود. پیوند مبارزه جنسیتی و طبقاتی کلید تحول بنیادین جامعه است و بدون آن، جنبش زنان به اصلاحات جزئی محدود می‌شود.

فمینیسم لیبرال با تمرکز بر اصلاحات قانونی و حضور در نهادها، برابری صوری ایجاد می‌کند و بدون تغییر مناسبات اقتصادی، جنبش زنان را به دستاوردهای فردی محدود می‌سازد. جریان‌های راست و ملی‌گرا نیز تلاش می‌کنند جنبش زنان را مصادره کرده و به ابزار مشروعیت‌بخشی سیاسی تبدیل کنند، در حالی که سایه تهدیدات خارجی و فشارهای امنیتی فعالیت‌های مستقل زنان را محدود می‌کند.

تشکل مستقل زنان باید دارای استقلال سیاسی و مالی باشد تا بتواند از مصادره جریان‌های قدرت جلوگیری کند. ساختار دموکراتیک و پاسخ‌گو، شفافیت تصمیم‌گیری و مشارکت اعضا را تضمین می‌کند. پیوند ارگانیک با طبقات فرودست، موجب افزایش نفوذ اجتماعی و قدرت عملی جنبش می‌شود. آموزش نظری مستمر، نقد جریان‌های فمینیستی و راست و ترکیب مبارزه روزمره با چشم‌انداز سوسیالیستی، ستون‌های اصلی موفقیت این تشکل هستند راهبرد عملی شامل تشکیل هسته‌ها، آموزش و آگاهی طبقاتی، پیوند با مبارزه طبقاتی، فعالیت نظری و رسانه‌ای و حفاظت از آزادی‌ها و امنیت تشکل است. در شرایط سرکوب و فشار اقتصادی، این راهبرد امکان استمرار جنبش و دفاع از دستاوردهای اجتماعی را فراهم می‌کند.

تشکل مستقل زنان، افق بلندمدت رهایی واقعی را فراهم می‌کند. این افق شامل تبدیل مبارزه جنسیتی به مبارزه ساختاری، ادغام با مبارزه طبقه کارگر، ساخت جامعه‌ای بدون استثمار و تبعیض جنسیتی و افزایش سوژه‌گی و مبارزه با فرهنگ پدر مردسالاری و آگاهی جمعی زنان است. زنان به‌عنوان موتور محرک تغییر اجتماعی و اقتصادی عمل می‌کنند و نقش آنان در گذار به جامعه‌ای سوسیالیستی حیاتی است. تشکل مستقل زنان یک ضرورت تاریخی و راهبردی است. بدون استقلال سیاسی، دستاوردهای جنبش شکننده خواهند بود. پیوند مبارزه جنسیتی و طبقاتی کلید گذار به جامعه‌ای بدون سلطه و استثمار است. آموزش نظری، تشکل‌یابی، سوژه‌گی و حفاظت از آزادی‌ها ستون‌های موفقیت این تشکل هستند. تجربه تاریخی جهان نشان می‌دهد که تنها از طریق تشکل مستقل می‌توان جنبش زنان را به موتور محرک تغییر بنیادین تبدیل کرد.



زن، در جامعه سرمایه‌داری، همواره در تقاطع دو حوزه اساسی قرار دارد؛ تولید ارزش در محیط کار و بازتولید نیروی کار در خانواده و جامعه. این نقش دوگانه، کلید فهم ستم جنسیتی و اهمیت سازمان‌یابی مستقل زنان است. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که بدون تشکل مستقل، جنبش زنان همواره شکننده، پراکنده و مستعد مصادره سیاسی بوده است.

در ایران امروز، فشار اقتصادی، سرکوب سیاسی و سایه جنگ، ضرورت سازمان‌یابی مستقل زنان را دوچندان کرده است. تشکل مستقل زنان نه صرفاً یک ابزار مدنی، بلکه موتور محرک تغییر ساختاری و سوژه‌سازی انقلابی است. از جوامع ابتدایی تا ظهور مالکیت خصوصی، زنان نقش فعال در تولید و بازتولید داشته‌اند. با شکل‌گیری طبقات اجتماعی و مالکیت خصوصی، سلطه بر زنان نهادینه شد و خانواده پدر/مردسالار به ابزار کنترل نیروی کار و باروری تبدیل گردید.

جنبش مشروطه و دوره پهلوی نشان می‌دهند که زنان همواره در اعتراضات و تحولات سیاسی حضور داشته‌اند، اما بدون ساختار مستقل و پایدار، دستاوردهای آنان محدود به اصلاحات جزئی و نمایشی باقی ماند. ضد انقلاب اسلامی نیز با محدودیت‌های قانونی، ایدئولوژیک مذهبی نیاز به تشکل مستقل زنان را آشکار کرد. تجربه‌های اعتراضات دهه ی اخیر، نقش پیشرو زنان را برجسته کرده، اما نشان می‌دهد که بدون سازمان مستقل، پتانسیل جنبش پراکنده و کوتاه‌مدت می‌شود.

تجربه انقلاب روسیه، چین و جنبش‌های زنان در آمریکای لاتین اهمیت سازمان‌یابی مستقل را به خوبی نشان می‌دهد. در روسیه، زنان تظاهرات و اعتصابات سازماندهی کرده و شرکت گسترده داشتند، در رشد و آموزش آگاهی جمعی و سازمان‌دهی نقش حیاتی داشتند. در چین، پیوند رهایی زنان با تغییر مالکیت زمین و منابع اقتصادی مشاهده شد، و زنان در مدیریت اجتماعی و آموزشی نقش فعال داشتند. در آمریکای لاتین، تجربه ثابت کرده که بدون استقلال، دستاوردهای جنبش زنان شکننده و یا توسط جریان‌های راست مصادره شد.

ستم جنسیتی بخشی از سازوکار سرمایه‌داری و مناسبات تولید است. کار خانگی و مراقبت اجتماعی ارزش مبادله‌ای ندارد اما برای بازتولید نیروی کار حیاتی است و عمدتاً بر دوش زنان نهاده شده است. بدون توجه به این کار نامرئی و سازمان‌یابی مستقل زنان، هر تلاش برای رهایی سطحی و کوتاه‌مدت خواهد بود. تشکل مستقل زنان، زمینه شکل‌گیری سوژه انقلابی

۸ مارس نماد مبارزه تاریخی زنان علیه ستم جنسیتی و استثمار طبقاتی است؛ روزی که یادآور آن است نابرابری زنان نتیجه مناسبات اقتصادی و اجتماعی است و رهایی واقعی آنان تنها در پیوند با تغییر بنیادین شیوه تولید، سازمان اجتماعی و مبارزه جمعی طبقاتی ممکن می‌شود. این روز از اعتصابات زنان کارگر نیویورک تا خیزش‌های اخیر، پیوستگی مبارزه زنان با طبقه کارگر را روشن می‌کند و نشان می‌دهد رهایی زن مسئله‌ای فرعی نیست، بلکه در قلب مبارزه علیه نظم سرمایه‌دارانه و پدرسالارانه قرار دارد. در عمل، تحقق این رهایی نیازمند سازمان‌یابی جمعی زنان و متحدان طبقاتی شان در جنبش‌های انقلابی، آموزش و آگاهی طبقاتی گسترده، مبارزه مشترک علیه سرمایه و امپریالیسم است. تجربه مبارزات سالهای اخیر، از جمله حضور فعال زنان در خیزش ۱۴۰۱ و دیگر جنبش‌های اجتماعی کارگران، معلمان، دانشجویان و بازنشستگان، نشان می‌دهد یک موتور محرکه عینی این مبارزات است. از این رو، یکی از اقدامات انقلابی ضروری، ایجاد تشکل‌های توده‌ای مستقل زنان است که هم جنبش زنان و هم جنبش کارگری بتوانند در بستر آن سازمان‌یابی شوند. تنها با سرنگونی مناسبات نظام سرمایه‌داری، لغو مالکیت خصوصی و اتکا به قدرت توده‌های وسیع مردم کارگر و زحمتکش، می‌توان چشم‌انداز واقعی پایان هر نوع ستم و نابرابری را در فردای سرنگونی انقلابی حاکمیت اسلامی ایران ممکن ساخت.

۲۴ فوریه ۲۰۲۶



شیوا سبحانی

## خشونت علیه زنان و رابطه اش با ستم ملی

انسانی تر، میلیتاریزه کردن مناطق، نبود ساختارهای اقتصادی متناسب با اکولوژی منطقه و بومزیست، کمبود امکانات و مراکز بهداشتی مانند بیمارستانها و سطح بسیار نازل دستگاههای مورد نیاز پزشکان و کادر درمان، دسترسی محدود به امکانات تحصیل در مقاطع مختلف از ابتدایی تا سطح دانشگاه، سرکوبهای شدیدتر، بیکاریهای بیشتر، اعتیاد، تن فروشی، فقر فزاینده تر، ناچار بودن مردم به کولبری و سوختبری برای امرار معاش کشتن روزانه کولبران و سوختبران و تیراندازیهایی که باعث از دست دادن قسمتی از دست پا و می شود یا عدم پاکسازی مناطق مین گذاری شده که منجر به کشته شدن دهها نفر و نقص عضو آنها می شود، عدم اعطای شناسنامه در مناطقی مانند بلوچستان و... وضعیت را برای مردم مناطق تحت ستم ملی بسیار سختتر و پیچیده تر کرده است.

طبیعتا هرچه شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی برای عموم مردم به قهقرا بگراید وضعیت برای زنان، هم در شکل و هم شدت خشونت ورزی بر آنها هم پیچیده تر می شود. بیدلیل نیست که مناطقی مانند بلوچستان، خوزستان و حتی کردستان در عین حال که تاریخ سیاسی و مبارزات ویژه تری برخوردار است و می توان گفت مبارزه در آنجا به شکل سازمان یافته تر و توده ای در جریان است اما کردستان هم مانند دیگر بخشهایی که ستم ملی بر آنها اعمال می شود دارای یکی از بالاترین آمارهای قتلهای ناموسی هم هست. ستم ملی در این مناطق ویژگی دیگری به اشکال خشونت ورزی بر زنان داده است یعنی علاوه بر ستمهای سیستماتیک طبقاتی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و مالکیت مردان خانواده بر زنان همچنین طایفه و قبیله در این بهمتیذگی خشونت نقش ایفا می کنند. پدیده هایی مانند خون بس، زن به زن کردن و یا اهدای دختری به ازای آتش بس و رواج ختنه در برخی مناطق چهره های دیگر این رشته خشونتها علیه زنان هستند. درست از همین زاویه است وقتی زنی که به واسطه ی ملیتش تحت ستم است بخواهد سربه طغیان بردارد و علیه مناسبات زن ستیزانه و ستمگرانه قد علم کند نه تنها علیه جمهوری اسلامی، بلکه با مناسباتی که با ملیت او در ارتباط است روبرو خواهد شد. وقتی شلیر رسولی زن ۳۶ ساله ی میروانی برای فرار از دست یکی از عوامل رژیم که قصد تجاوز به وی را داشت، خود را از پنجره پرت کرد و به جانش را از دست داد، ارتباط معناداری بین کرد بودن شلیر و این عمل او وجود دارد.

ترکیه که مرز مشترک با شوروی داشتند، را به مسند قدرت برسانند و رسانند، سرکوب ملیتهای دیگر اولین نیاز این دولتها برای تثبیت خود بود و اینگونه بود که ستم ملی به یمن سیاستهای امپریالیزم که داعیه ی برابری زن و مرد را دارد به یکی از تضادهای مهم تا امروز بدل گشته است.

جمهوری اسلامی به دلیل تئوکراتیک بودن و هم به دلیل شکل تولید سرمایه دارانه یعنی حاکمیت

وقتی از خشونت علیه زنان سخن به میان می آوریم، ناگزیریم به تاریخ این ستم، هرچند کوتاه بپردازیم. ریشه های خشونت از ابتدایی ترین تقسیم کارها بین زن و مرد شکل گرفت اما زمانی به ستم بدل گشت که انسان با تکامل در ابتدایی ترین شکلهای تولید مشخصا در کشاورزی توانست مازاد تولید را انباشت نماید. آنانی که قدرت کنترل جامعه های ابتدایی و انباشت به وجود آمده را داشتند باید راهی پیدا کنند تا این انباشت به نسلهای بعدی شان انتقال پیدا کند.



روابط کالایی، یکی از عقب مانده ترین و در عین حال جنایتکارترین سیستمهایی است که با سرکوب خونین اقلیتهای ملی کرد، عرب، بلوچ، آذری و... سیاستهای تبعیض ملیتی را در نزدیک به ۵ دهه به کار بسته است. روشن است که اقلیتهای ملی در ایران از یک موقعیت یکسان برخوردار نیستند مثلا وضعیت کردستان را نمی توان با تبریز مقایسه کرد و وضعیت بلوچستان هم حتی با کردستان قابل قیاس نیست. اما این عدم یکسانی نه تنها نمی تواند دلیلی بر نبود ستم ملی باشد، بلکه تمام انسانهای مبارزی که می خواهند ریشه ی همه ی ستمها را در درون جامعه از میان بردارند، می بایست نه با کمرنگ کردن ستمهای مختلف، بلکه با دید دیالکتیکی و واقعی قادر باشند به تضادهای موجود در جامعه پاسخ دهند و اعتراضات و مطالبات حول آن را رهبری نمایند در غیر این صورت ستمی مانند ستم ملی به نیرویی برای تقویت ناسیونالیزم بدل خواهد شد. تقلیل دادن ستم ملی به مطالبات عادلانه ای مانند حرف زدن و یا تحصیل به زبان مادری نه تنها چاره ای از حقوق ابتدایی ملیتهای تحت ستم برطرف نخواهد کرد بلکه عرصه را برای پیوند این ستم در یک روند طبقاتی تنگ و ناکارآمد می کند. اعمال سیاستهای ضد

و اینگونه شد با رایج کردن تک همسری برای زن، در واقع بدن زن در ارتباط مستقیم با روابط تولید و انباشت، به میدانی برای کنترل و تاخت و تاز طبقات دارا و مردان بدل گشت. از این روست که در قرن بیست و یک با تمام پیشرفتهای علمی و تکنینی یکی از سیاهترین دوره های زن ستیزی و خشونت ورزی علیه زنان را شاهد هستیم. و به همین دلیل است که کاپیتالیسم نه می خواهد و نه می تواند به ستم بر زنان پایان دهد اگر اینگونه بود که مشخصا این فربه گی خونبار در امپریالیسم که بخشی از آن از استعمار کشورهای دیگر و در کانون آنها اعمال ستم و خشونت بر زنان شکل گرفته، وجود نمی داشت چراکه انباشت سود ناشی از تضاد کار و سرمایه و تولید نیروی انسانی توسط زنان برای بقای مالکیت خصوصی و تا هم اکنون برای حفظ سرمایه داری، اهمیتی حیاتی داشته و دارد.

وقتی سرمایه داری کشورهای متروپل برای به حرکت درآوردن سرمایه و کسب سود بیشتر، رفع نیاز به بازارهای جدید و نیاز به مواد خام، نیروی کار ارزان و در عین حال رقابت با دیگر رقبای، تلاش کردند که نیروهای دست نشانده در کشورهایی نظیر ایران و





هراس از بدنام شدن حتی وقتی قربانی هستی و باید مسبب و عاملین خشونت تقاص کار خود را بدهند، آنقدر عمیق و واقعی است که شلیر پریدن از طبقه دوم را برگزید به جای اینکه در جایگاه یک قربانی تجاوز قرار بگیرد. زمانی که در مراسم خاکسپاری او زنان و مردان مرفعی میروانی فریاد زدند، مردسالاری و سرمایه، مسبب این جنایتها هستند به درستی به دو رکن اساسی ریشه های ستم بر زن اشاره کردند. اما مردسالاری و سرمایه در مرکز مثلا تهران و یا اصفهان تفاوت دارد با مردسالاری در کردستان یا خوزستان و بلوچستان که علاوه بر ستم ملی و فرهنگ پدرمردسالاری تبعیضات مذهبی هم بر آنها روا داشته می شود.

پس پرداخت واقعی به تضادها و درهم آمیزی ستمهایی که سیستم سرمایه داری بر انسانها روا می دارد و نشان دادن تاریخ و ریشه های این ستمها به نوعی به پیش کشیدن راه حل هم هست. تفاوت جریانات انقلابی با دیگر آلترناتیوها صرف نظر از تمامی اسمهای ملونی که بر خود می گذارند مانند جمهوری خواه، لائیک، سکولار و... تا جریانات راستی مانند سلطنت طلبان، در توضیح چرایی ستمها و تابع نشان دادن راه مبارزه است. هرآینه جریانات انقلابی توان این را پیدا کرده باشند که سر بلند کرده و مردم را حول خواسته هایشان سازمان دهند، به نوعی بر وضعیت زنان هم تاثیر قابل توجهی گذاشته است. مثلا در کردستان ناشی از تاثیرات کمونیستها و یک جریان انقلابی به نام کومله زنان توانستند تغییرات مهمی را در زندگی خود شاهد باشند. زنانی که امکاناتش را داشتند به عنوان معلم به حاشیه ی شهرها رفتند و به امر آموزش اقدام نمودند و یا حتی زنانی که در بی امکانات ترین روستاهای دورافتاده از یک نقش منفعل و مظلوم به یک انقلابی بدل گشتند و برای اولین بار در کردستان مسلح شدند و جنگیدند، به عقب راندن انگاره ها و فرهنگ مردسالارانه، دامنه زدن به مبارزه و مقاومت مادران پیشمرگان و زندانیان سیاسی که تا امروز هم پرچم دادخواهی را نه تنها زمین نگذاشته اند بلکه جانانه علیه فراموشی عمل کرده و به شکلی تاریخی، پیوند بین مادران قربانیان اولین روزهای به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی تا دهه ی شصت، تا قیامها و خیزش اخیر ژینا را هم حفظ و زنده نگه داشته اند. اما نباید اینگونه انگاشت که به محض اینکه زنان خواستار تغییر نقشها و شوریدن بر مناسبات مردسالارانه شده اند دیگر خلع الساعه توانسته اند به آنچه که می خواهند برسند، تاریخ مبارزه زنان نشان داده است حتی در انقلابی ترین جریانات هم آلودگی به تبعیضات جنسی جنسیتی و فرهنگ پدرسالاری موجود است و درست به این خاطر است که کارل مارکس، انقلاب

سوسیالیستی را به منزله برچیدن تمام نابرابری ها و تمایزات طبقاتی نمی گیرد و سوسیالیزم را دورانی برای تلاش برای اضمحلال تمامی این فرهنگها و تمایزات طبقاتی و جنسیتی می داند.

اما آنچه که برای جنبش رهایی زنان از اهمیت ویژه برخوردار است آلترناتیو و استراتژی مبارزه ی آنان است. شاید در هیچ برچه ای از تاریخ تا این حد زمینه برای توضیح خواستگاه و روابطی که ستم بر زنان را موجب می شوند، مهیا نبوده باشد. توضیح چرایی ستم بر زنان در رابطه با ابزار و تولید، روشن کردن درهم آمیزی فرهنگ پدرمردسالاری و حاکمیت تولید کالایی سرمایه دارانه بر جهان به شکل مسلط و تبیین سیاستهای امپریالیستی کشورهای متروپل و همچنین افشای بنیادگرایی دینی که به چه منافعی خدمت می کند، این امکان را فراهم کرده تا ثابت کرد که آلترناتیو سوسیالیستی یگانه راه حل برای رهایی زنان است مخصوصا زنانی که تحت ستم ملی، دینی، مذهبی و جنسی جنسیتی قرار میگیرند. تا آنجا که به جریانات ناسیونالیستی بر می گردد، تمام دغدغه ی آنان اینست که ستم به وسیله ی همملیتها اعمال شود. مثلا کردهای سرمایه دار کارگران کرد را استثمار کنند و یا قوانین زن ستیزانه علیه زنان به کردی نوشته شده باشد. به شکل حیرت آور و آشکاری سیاستشان رسیدن حزب متبوع خود و سهم داشتن در قدرت سیاسی و بالابردن قدرت چانه زنی است. با نگاهی به کردستان عراق، تجلی این سیاست را می توان به چشم دید. باوجود تمام تبلیغاتی که حول حاکمیت دو حزب اتحاد میهنی و حزب دموکرات کردستان عراق در جریان است وضعیت زنان کردستان نه تنها تغییر مثبتی نکرده است بلکه بدتر هم شده است. زن کشی های فزاینده و آمار قتلهای ناموسی که بسیاری از آنها اعلام نمی شود تا آنجا که در کردستان گورستانی وجود دارد که زنانی که در آنجا کشته شده اند بدون ذکر هر اسم و مشخصاتی به خاک سپرده شده اند. احزاب کردی در ایران هم در خوشبینانه ترین برای دموکراتیزه و تلطیف کردن خشونت تلاش می کنند. و درست از این زاویه است که این جریانات فی النفسه در تقابل با جنبش های انقلابی قرار خواهند گرفت. یکی از خصلتهای قابل توجه جنبش ژینا خیز برداشتن برای زیر کشیدن اسلام سیاسی به مثابه یکی از ارتجاعی ترین و سازمان یافته ترین بنیادهای تولید خشونت علیه زنان بود و طبیعتا آن احزاب و جریاناتی که تلاش دارند به هر درجه ای قرائتی تازه از دین و مذهب حال چه اسلام و چه ادیان دیگر داشته باشند در تقابل با جنبش انقلابی مردم قرار گرفته و به این شکل وعده های عوامفربانه ی آنها جلوه گر می شود.

دامنه زدن به ضروری بودن مسئله ی رهایی زن و رابطه

ی آن با رهایی جامعه، تلاش برای ایجاد تشکلات توده ای زنان، تولید محتوا، ادبیات و هنرهای انقلابی با موضوعیت زنان، تلاش برای همبسته کردن جنبش رهایی زن و جنبشهای دیگر مانند جنبش کارگری، دانشجویی و... در یک بستر طبقاتی و تداوم و اصرار برای نشان دادن سوسیالیزم به عنوان تنها راه برون رفت از انواع ستمها و مشخصا ستم بر زنان وظیفه ای است که بر عهده ی جنبش کمونیستی و فعالین جنبش رهایی زنان قرار گرفته است.

هشت مارس روز رزم طبقاتی و درعین حال رهایی زنان از اشکال ستم می باشد. این روز یادآور رزمندگی زنان کارگر آمریکایی است که زنده زنده در آتش سوختند اما تاریخی را به یادگار گذاشته اند که هر برگ آن مبارزه ی درخشان زنان در جای جای دنیا است. در ایران ملتهد اکنون، حال که یک سال ونیم از خیزش انقلابی ژینا می گذرد، زنان ایران صدای طغیان و انقلاب خود را علیه انواع ستمهایی که بر آنها و دیگرانی که به خاطر جنسیتشان هر روزه با اشکال مختلف سرکوب در نبردند، به گوش جهانیان رساندند. نه بزرگ زنان به جمهوری اسلامی در واقع طغیان علیه سیاستهای کسانی بود که جمهوری اسلامی را به قدرت رساندند و این آن چیزی نیست که امپریالیستها به مذاقشان خوش بیاید درست مثل ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ که اگرچه زنان به خیابان ریختند و فریاد نه به حجاب سردادند. اگرچه جنبش کمونیستی در آن سال اهمیت جنبش رهایی زنان را دریافت، اما امروز بیش از هر زمان دیگری این وظیفه ی کمونیستهاست که اثبات کنند چرا و چگونه تنها یک آلترناتیو سوسیالیستی است که می تواند به ستم بر زنان و اقلیتهای جنسیتی پایان دهد.

آنانی که تلاش دارند کسانی مانند مسیح علی نژاد را به رهبر جنبش زنان بدل کنند از هم اکنون نقشه هایشان نقش بر آب شده است چرا که رهبران آگاه و عملی جنبش رهایی زنان که نه تنها علیه جمهوری اسلامی به مبارزه برخاسته اند بلکه فرهنگ پدرمردسالاری را هم هدف قرار داده اند، دیگر آنقدر زیاد و آگاه شده اند که مجالی برای چهره هایی معلوم الحال باقی نمی گذارند. زنان ایران شوریده اند، جان دادند، صورتهای، چشمها و سلامتیهایشان را به افتخار آزادی و رهایی خطر کرده اند و هنوز هم ادامه می دهند نه در خفا و نه دور از چشم اغیار، هنوز هم در صف اول مبارزه هستند و ادامه می دهند.

این روز بر تمامی انقلابیون که دل در گرو رهایی زنان دارند و برای آن مبارزه می کنند، پیروز باد



## جنگ، خشونت و بدن زن

گسترده، مهاجرت اجباری و تقویت گفتمان‌های نظامی‌گرایانه، چشم‌اندازی نگران‌کننده ترسیم می‌کند.

جنگ میان قدرت‌های جهانی و دولت‌های ارتجاعی، نزاعی میان منافع طبقات حاکم است. طبقه کارگر و زحمتکشان در هر دو سوی این معادله، قربانی‌اند. حمایت از مداخله نظامی خارجی به امید رهایی، چشم‌پوشی از تجربه تاریخی و نادیده‌گرفتن منطق سرمایه جهانی است. مخالفت با جنگ به معنای دفاع از وضع موجود نیست. برعکس، دفاع از امکان مبارزه مستقل و سازمان‌یافته مردم است. در شرایط جنگی، دولت‌ها با توسل به امنیت ملی، سرکوب را تشدید می‌کنند و هر صدای اعتراضی را خاموش می‌سازند. جنگ، فضای سیاسی را نظامی می‌کند و امکان سازمان‌یابی اجتماعی را محدود می‌سازد.

تغییر اجتماعی پایدار تنها از مسیر سازمان‌یابی مستقل طبقات فرودست، پیوند جنبش‌های اجتماعی و تعمیق مبارزه مترقی می‌گذرد. در تاریخ معاصر، زنان بارها در صف مقدم جنبش‌های ضد جنگ قرار گرفته‌اند. این امر تصادفی نیست. آنان به‌طور مستقیم پیامدهای جنگ را در زندگی روزمره لمس می‌کنند. اما صلحی که جنبش‌های رهایی بخش مطالبه می‌کنند، صرفاً نبود درگیری نظامی نیست؛ صلحی مبتنی بر عدالت اجتماعی و رفع ساختارهای ستم است.

پیوند جنبش زنان با جنبش کارگری و مطالبات رادیکال، می‌تواند نیرویی مؤثر در برابر جنگ طلبی و نظامی‌گری ایجاد کند. مبارزه علیه تحریم‌های ویرانگر، علیه مداخله نظامی و علیه سیاست‌های سرکوبگر داخلی، اجزای یک مبارزه واحد برای زندگی و کرامت انسانی‌اند. جنگ، خشونت را عادی می‌کند و بدن زن را به میدان سلطه بدل می‌سازد. تجربه تاریخی نشان داده است که مداخله نظامی خارجی نه آزادی پایدار بلکه بی‌ثباتی و رنج گسترده به بار می‌آورد. در شرایط کنونی ایران، دفاع از جامعه در برابر جنگ طلبی بخشی از دفاع از زندگی، امنیت و کرامت زنان است. رهایی واقعی نه از مسیر بمب و مداخله خارجی، بلکه از مسیر سازمان‌یابی آگاهانه، همبستگی طبقاتی و مبارزه اجتماعی می‌گذرد. جنگ می‌تواند قدرت‌ها را جابه‌جا کند، اما تنها تحول اجتماعی عمیق و مردمی است که می‌تواند ساختارهای ستم را از بنیاد دگرگون سازد. آینده‌ای انسانی از زمین مبارزه جمعی مردم ساخته می‌شود، نه از آسمان جنگنده‌ها.

ارسالی از داخل

نظامی‌هدایت می‌شود و بودجه‌های رفاهی کاهش می‌یابد. آموزش، بهداشت و خدمات اجتماعی تضعیف می‌شوند. این کاهش، در جوامعی که از پیش با نابرابری جنسیتی روبرو هستند، بیش از همه زنان را تحت فشار قرار می‌دهد. در شرایط جنگی، اشتغال بی ثبات افزایش می‌یابد و بخش غیررسمی اقتصاد گسترش پیدا می‌کند. زنان که سهم بالایی در این بخش دارند، نخستین قربانیان بی‌ثباتی‌اند. همزمان، مسئولیت مراقبت از خانواده در شرایط کمبود منابع و ناامنی تشدید می‌شود. فرهنگ خشونت نیز در فضای جنگی عادی می‌شود. بازگشت خشونت به عرصه خصوصی، افزایش خشونت خانگی و کنترل شدیدتر بدن و رفتار زنان، از پیامدهای شناخته‌شده جوامع نظامی شده است.

در دهه‌های اخیر، منطقه خاورمیانه صحنه مداخلات نظامی متعددی بوده است که غالباً با شعار آزادی و دموکراسی توجیه شده‌اند. اما تجربه عراق و افغانستان نشان داد که مداخله نظامی خارجی نه تنها آزادی پایدار به ارمغان نیاورد، بلکه ساختارهای اجتماعی و اقتصادی را فروپاشید. در عراق، فروپاشی نظم دولتی، رشد گروه‌های مسلح و ناامنی گسترده، وضعیت زنان را به‌طور جدی وخیم‌تر کرد. در افغانستان نیز دودسته حضور نظامی خارجی نتوانست بنیان‌های پایدار برابری را تثبیت کند. با تغییر توازن قدرت، بسیاری از دستاوردهای محدود نیز از میان رفت. این تجربه‌ها نشان می‌دهد که آزادی از مسیر بمباران به دست نمی‌آید. رهایی، محصول سازمان‌یابی اجتماعی و مبارزه درونی مردم است، نه هدیه قدرت‌های خارجی.

ایران در شرایطی پیچیده قرار دارد؛ بحران اقتصادی عمیق، تحریم‌های گسترده و تهدیدهای نظامی. در چنین وضعیتی، جریان‌های راست‌گرا، جنگ را به‌عنوان ابزاری برای «گذار سریع» مطرح می‌کنند. آنان تصور می‌کنند که حمله خارجی می‌تواند به فروپاشی ساختار سیاسی و آغاز دوره‌ای جدید منجر شود. اما این نگاه، از نظر تاریخی و نظری، ساده‌انگارانه است. جنگ پیش از آن‌که ساختار قدرت را دگرگون کند، جامعه را تخریب می‌کند. زیرساخت‌های اقتصادی، شبکه‌های اجتماعی و نهادهای عمومی آسیب می‌بینند. در خلا ناشی از فروپاشی، نیروهای مسلح جریان‌های ارتجاعی می‌توانند رشد کنند. برای زنان ایران، که پیشاپیش با تبعیض قانونی، فشار اقتصادی و محدودیت‌های اجتماعی مواجه‌اند، جنگ به معنای تشدید این فشارها خواهد بود. کاهش منابع عمومی، ناامنی

جنگ تنها در میدان‌های نبرد اتفاق نمی‌افتد. جنگ وارد اقتصاد، خانه و بدن انسان‌ها می‌شود. نخستین قربانیان هر جنگی، غیرنظامیان‌اند و در میان آنان، زنان سهمی نامتناسب از رنج، ناامنی و خشونت را متحمل می‌شوند. در شرایطی که سایه تهدید نظامی، تنش‌های منطقه‌ای، تحریم‌های گسترده بر سر ایران سنگینی می‌کند، بررسی نسبت جنگ و مسئله زن ضرورتی عاجل یافته است. همزمان، بخشی از جریان‌های راست‌گرا، چه در داخل و چه در خارج از کشور، آشکار از حمله نظامی به‌عنوان راه‌حلی برای تغییر ساختار سیاسی دفاع می‌کنند. آنان جنگ را چنان ابزاری برای رهایی تصویر می‌کنند. جنگ در بسیاری موارد ادامه سیاست در شرایط بحران است، اما این سیاست ریشه در رقابت اقتصادی دارد. سرمایه‌داری نظامی مبتنی بر انباشت بی‌وقفه سرمایه است. این انباشت با رقابت میان دولت‌ها و بلوک‌های اقتصادی برای دسترسی به بازارها، منابع طبیعی و حوزه‌های نفوذ همراه است. در دوره‌های بحران عمیق اقتصادی، زمانی که سودآوری کاهش می‌یابد و رقابت تشدید می‌شود، تنش‌های نظامی افزایش می‌یابد. تاریخ سده بیستم، از جنگ‌های جهانی تا مداخلات منطقه‌ای، نشان می‌دهد که جنگ اغلب در بستر بحران‌های ساختاری سرمایه‌داری شکل گرفته است. در چنین شرایطی، دولت‌ها با بسیج ملی‌گرایی، گفتمان امنیت و تهدید خارجی، جامعه را برای پذیرش خشونت سازمان می‌دهند.

در بسیاری از جنگ‌های معاصر، بدن زنان به میدان نمادین و واقعی نبرد تبدیل شده است. تجاوز جنسی سازمان‌یافته، بردگی جنسی و کنترل باروری، ابزارهایی بوده‌اند برای تحقیر جمعی و شکستن روحیه اجتماعی. این خشونت‌ها در مواردی سیاسی آگاهانه برای ایجاد رعب و تثبیت سلطه بوده‌اند. نظامی‌گری با پدرسالاری ساختاری دارد. فرهنگ نظامی بر مبنای نوعی مردانگی خشونت محور شکل می‌گیرد که سلطه و کنترل را فضیلت می‌شمارد. در چنین فضایی، بدن زن به نشانه مالکیت و قدرت بدل می‌شود. تجاوز، تنها خشونت فردی نیست؛ پیامی سیاسی و اجتماعی است. اما تأثیر جنگ بر زنان به لحظه درگیری محدود نمی‌شود. بی‌خانمانی، آوارگی، فقر و مسئولیت یک جانبه نگهداری از خانواده، پیامدهای پایدار جنگ‌اند. نابودی زیرساخت‌های آموزشی و بهداشتی، نخستین ضربه را به زنانی وارد می‌کند که بار مراقبت از کودکان و سالمندان را بر دوش دارند. جنگ، ساختار اقتصادی جامعه را دگرگون می‌کند. منابع عمومی به سمت هزینه‌های

## از "بدن نمادین" تا "بدن صاحب حق"



این نوشته تلاش میکند کوتاه نشان دهد که مسئله بدن زن صرفاً عرصه‌ای اخلاقی یا فرهنگی نیست، بلکه نقطه تمرکز منازعه بر سر قدرت، مالکیت و بازتولید نظم اجتماعی است. در بسیاری از پروژه‌های سیاسی، بدن زنان به نماد هویت جمعی فروکاسته می‌شود؛ اما رهایی واقعی زمانی معنا می‌یابد که این بدن از سطح نماد به سطح حق ارتقا یابد و در قالب تضمین‌های اقتصادی، حقوقی و نهادی تثبیت شود. گذار از «بدن نمادین» به «بدن صاحب حق» در واقع معیاری است برای سنجش صداقت هر پروژه دگرگون‌ساز، زیرا بدون نهادینه سازی برابری در ساختارهای مادی قدرت، آزادی به شعاری تهی و تعلیق‌پذیر تبدیل خواهد شد.

مسئله بدن زن، در جوامعی که با بحران مشروعیت، گذار سیاسی یا کشمکش‌های ملی‌گرایانه مواجه‌اند، هرگز صرفاً موضوعی فرهنگی یا اخلاقی نیست. بدن، گره گاه مادی است که در آن دولت، ایدئولوژی، خانواده، سرمایه و نظم اجتماعی به هم می‌رسند. از همین رو، هر پروژه‌ای که مدعی دگرگونی ساختاری است، ناگزیر باید نسبت خود را با مسئله بدن روشن کند. در نگاه نخست، بدن حوزه‌ای خصوصی می‌نماید؛ اما در سطح عینی، یکی از سازمان‌یافته‌ترین میدان‌های اعمال قدرت است. تنظیم پوشش، کنترل باروری، محدودیت حرکت، تعیین نقش‌های خانوادگی و تنظیم دسترسی به منابع اقتصادی، همگی سازوکارهایی‌اند که نظم اجتماعی را تثبیت می‌کنند. بدن نه فقط موضوع قانون، بلکه ابزار بازتولید ساختار است. بازتولید نیروی کار شرط امکان تولید سرمایه‌دارانه است. این بازتولید در خانواده و عمدتاً از طریق کار بی‌مزد یا کم‌مزد زنان انجام می‌شود. بنابراین، مسئله بدن نه در حاشیه اقتصاد، بلکه در مرکز آن قرار دارد. سیاست بدن، سیاست بازتولید اجتماعی است. در بسیاری از پروژه‌های ملی‌گرایانه، زنان به «مرزهای زنده ملت» بدل می‌شوند. مفهوم شرافت، اصالت، ایمان یا حتی مدرنیته، در بدن آنان رمزگذاری می‌شود. در این چارچوب، زن نه به عنوان شهروند برابر، بلکه به عنوان حامل نمادین هویت جمعی تعریف می‌شود.

دولت مدرن برای تثبیت خود نیازمند بازتولید یک «بدن جمعی» است؛ ملتی که باید مرزهای اخلاقی و فرهنگی‌اش مشخص باشد. این مرز اغلب در بدن

زنان ترسیم می‌شود؛ کنترل پوشش به عنوان نشان نظم اخلاقی، تنظیم باروری برای مدیریت جمعیت، محدودسازی ازدواج برای حفظ ساختار مالکیت و انتقال دارایی. بدن در اینجا به نشانه‌ای سیاسی فروکاسته می‌شود. چنین وضعیتی، حتی در پروژه‌های ظاهراً متضاد نیز تکرار می‌شود؛ چه آنجا که بدن زن نماد «پیشرفت» معرفی می‌شود، و چه آنجا که نشانه «اصالت فرهنگی» تلقی می‌گردد. در هر دو حالت، سوژگی فردی جای خود را به کارکرد نمادین می‌دهد. چرخش بنیادین زمانی رخ می‌دهد که بدن از سطح نماد به سطح حق منتقل شود. در این جابه‌جایی، بدن دیگر ابزار اثبات هویت سیاسی نیست، بلکه موضوع تضمین‌های مادی و حقوقی است. این گذار مستلزم ترجمه عینی آزادی است. آزادی، اگر در سطح شعار باقی بماند، دوام نمی‌آورد. بدن صاحب حق بدنی است که: حق کار برابر و دسترسی به منابع اقتصادی دارد؛ از امنیت در فضای عمومی و خصوصی برخوردار است؛ در برابر خشونت خانوادگی و دولتی حمایت می‌شود؛ در تصمیم‌گیری درباره باروری و زندگی شخصی خودمختار است؛ در مالکیت و تابعیت با تبعیض مواجه نمی‌شود. چنین تعریفی، آزادی را از سطح بازنمایی به سطح ساختار منتقل می‌کند. بدون تضمین‌های اقتصادی و نهادی، حتی مترقی‌ترین گفتمان‌ها به سرعت تهی می‌شوند.

تجربه‌های تاریخی نشان داده‌اند که آزادی زنان گاه به ابزار مشروعیت‌بخشی سیاسی بدل می‌شود. در برخی مداخلات خارجی، «رهایی زنان» به توجیه اخلاقی اقدام نظامی تبدیل شد. در چنین روایتی، زن به قربانی‌ای فروکاسته می‌شود که باید از بیرون نجات یابد. این رویکرد، دو پیامد همزمان دارد: نخست، پنهان سازی منافع ژئوپولیتیک؛ دوم، حذف عاملیت زنان در فرآیند تغییر. رهایی که از بالا تحمیل شود و با دگرگونی ساختارهای مالکیت، مناسبات طبقاتی و سازمان‌یابی مستقل همراه نباشد، پایدار نمی‌ماند. با تغییر توازن قوا، دستاوردهای آن به آسانی فرو می‌ریزد. سیاست نجات، سوژه را منفعل می‌سازد؛ در حالی که رهایی واقعی مستلزم کنش جمعی و سازمان‌یابی از پایین است. هیچ تحول پایدار اجتماعی بدون تغییر در مناسبات مادی قدرت امکان‌پذیر نیست. در برخی جنبش‌های اعتراضی گسترده، زنان در خط مقدم حضور داشته‌اند؛ اما در مرحله نهاد سازی و تنظیم قانون اساسی به حاشیه رانده شده‌اند. این شکاف میان مشارکت انقلابی و سهم ساختاری، نشان می‌دهد که حضور نمادین

جایگزین قدرت نهادی نمی‌شود. گروه‌هایی که از انسجام سازمانی و منابع قدرت بیشتری برخوردارند، در مرحله انتقال قدرت دست بالا را می‌گیرند. اگر سازوکارهای تضمین‌کننده برابری پیش‌بینی نشده باشد، توازن نیروها به سود نیروهای مردسالار تثبیت می‌شود. بنابراین، عدالت جنسیتی نمی‌تواند به «روح همبستگی» واگذار شود. باید در متن قواعد انتقال قدرت نهادینه گردد.

یکی از رایج‌ترین استدلال‌ها در دوره‌های گذار، تعلیق مطالبات جنسیتی به نام «اولویت‌های ملی» است. گفته می‌شود نخست باید بحران اصلی حل شود و سپس به حقوق زنان پرداخته خواهد شد. این منطق تعلیق، سابقه‌ای طولانی دارد. اما تجربه تاریخی نشان داده است که هر جا عدالت جنسیتی به آینده نامعلوم موکول شده، الگوی تعلیق به سایر حوزه‌ها نیز سرایت کرده است. سازوکاری که امروز آزادی پوشش را فرعی می‌داند، فردا آزادی بیان و تشکل را نیز غیرضروری اعلام خواهد کرد. نمونه‌ای تاریخی در ایران سال ۱۳۵۷ نشان داد که نادیده گرفتن اعتراض به کنترل پوشش، زمینه ساز تثبیت نظم پدرسالارانه‌ای شد که دامنه آن به حوزه‌های گوناگون زندگی اجتماعی گسترش یافت. کنترل بدن، مقدمه کنترل اندیشه و سازمان اجتماعی است. پدرسالاری تنها یک رابطه خانوادگی نیست؛ بلکه منطقی سیاسی است که در آن گروهی خود را صالح‌تر برای تصمیم‌گیری به جای دیگران می‌داند. این منطق می‌تواند در دولت، حزب، نهادهای مذهبی یا حتی درون جنبش‌های عدالت‌خواه بازتولید شود.

قیم مآبی، شکلی از سلب سوژگی است. «دیگری» همواره نیازمند هدایت معرفی می‌شود. چنین نگرشی، حتی اگر با نیت خیر همراه باشد، سلسله‌مراتب را تثبیت می‌کند. دگرگونی واقعی مستلزم نقد این منطق در تمامی سطوح است؛ از ساختار خانواده تا سازمان سیاسی. برابری، بدون دموکراسی درونی و توزیع واقعی قدرت، تحقق نمی‌یابد. خانواده نخستین میدان اعمال قدرت است. قوانین مربوط به حضانت، تولد، ارث، تابعیت و حق خروج از کشور، نقش تعیین‌کننده‌ای در بازتولید سلطه دارند. تغییر دولت بدون اصلاح این سازوکارها، به معنای تداوم فرمانبری در سطح خرد است. خانواده واحدی برای بازتولید نیروی کار است. بنابراین، اصلاحات حقوقی باید با دگرگونی مادی همراه شود: برابری کامل در حضانت و تولد؛ حذف تبعیض



## قانون به مثابه انضباط

### نهادهای سازی خشونت علیه زنان در منطق دولت بنیادگرا



خانواده به واحد اصلی بازتولید نیروی کار تبدیل می‌شود. کار خانگی بی‌مزد زنان، از مراقبت تا تولید معیشت خرد، هزینه‌های بازتولید اجتماعی را کاهش می‌دهد. این کار نامرئی، شرط امکان بقای اقتصادی در شرایط بحران است. پدرسالاری در این زمینه، مفصل بندی شده با سرمایه‌داری وابسته است. سلطه مرد در خانواده، انضباط نیروی کار را تضمین می‌کند؛ زن وابسته اقتصادی، کمتر قادر به خروج از رابطه خشونت آمیز است؛ و کودکان در چارچوب اقتدار عمودی اجتماعی می‌شوند. بدین سان، انضباط خانگی به انضباط اجتماعی گره می‌خورد.

اگر قانون، خشونت را از جرم انگاری مؤثر خارج کند، در واقع پیام می‌دهد که اعمال قدرت بدنی در چارچوب خانواده مجاز است، تا آنجا که نظم عمومی را مختل نکند. این «مرزگذاری» حقوقی، بیانگر اولویت نظم بر عدالت است. دولت بنیادگرا را می‌توان به‌عنوان بلوکی از نیروهای مذهبی-قبیله‌ای، شبکه‌های مسلح، و منافع اقتصادی خاص فهم کرد که برای تثبیت هژمونی خود به سه سازوکار تکیه می‌کند: (۱) مشروعیت قدسی، (۲) انضباط بدنی، (۳) کنترل فضاهای عمومی. در این چارچوب، بدن زن به میدان اصلی نمایش اقتدار تبدیل می‌شود. حجاب اجباری، حذف از آموزش و کار، محدودیت رفت و آمد، و نبود حمایت حقوقی در برابر خشونت، اجزای یک پروژه واحدند به بیان دیگر بازتعریف مرزهای «قابل زیست» برای زنان، این پروژه، سیاسی-اقتصادی است. حذف زنان از بازار کار رسمی، رقابت را کاهش می‌دهد و فشار بر مردان نان‌آور را افزایش می‌دهد، در حالی که دولت از پاسخگویی نسبت به اشتغال و رفاه می‌گریزد. همچنین، با تقویت اقتدار مرد در خانه، دولت بار مدیریت بحران را به سطح خانواده منتقل می‌کند.

ایدئولوژی در این زمینه کارکردی دوگانه دارد؛ نخست، خشونت را «تأیید» می‌نماید و آن را در زبان اخلاقی می‌پوشاند؛ دوم، مقاومت را «بی‌نظمی» یا «انحراف» معرفی می‌کند. بدین ترتیب، امر

پس از بازگشت طالبان به قدرت، زنان افغانستان با یکی از فشرده‌ترین اشکال حذف اجتماعی در دهه‌های اخیر مواجه شده‌اند: محرومیت از آموزش متوسطه و عالی، محدودیت گسترده در اشتغال، کنترل شدید بر رفت‌وآمد و پوشش، و فقدان حمایت مؤثر حقوقی در برابر خشونت خانگی و اجتماعی. این وضعیت صرفاً مجموعه‌ای از سیاست‌های پراکنده نیست، بلکه بیانگر پروژه‌ای منسجم برای بازتعریف جایگاه زن در نظم سیاسی-اقتصادی جدید است؛ نظامی که در آن، بدن و زندگی روزمره زنان به میدان اعمال اقتدار و بازتولید سلطه بدل می‌شود. در چنین زمینه‌ای، بررسی تغییرات حقوقی و نحوه مواجهه قانون با خشونت علیه زنان، نه یک بحث صرفاً کیفی، بلکه مدخلی برای فهم منطق دولت بنیادگرا و سازوکارهای انضباطی آن در پیوند با بازتولید اجتماعی و بحران اقتصادی است.

هر قانون، فشرده‌ای از توازن قوای اجتماعی است. قانون، بیان حقوقی نسبت نیروها در میدان مبارزه طبقاتی است. وقتی خشونت علیه زنان از حوزه جرم به حوزه «انضباط» منتقل می‌شود یا مجازات آن به حداقل تقلیل می‌یابد، آنچه تثبیت می‌شود تنها یک حکم کیفی نیست؛ بلکه تثبیت جایگاه فرودست زن در ساختار قدرت است. در چنین وضعیتی، قانون نقش خود را به‌عنوان سازوکار «طبیعی‌سازی سلطه» ایفا می‌کند، سلطه‌ای که از پیش در مناسبات مادی جامعه ریشه دارد. دولت، شکل سازمان‌یافته سلطه است. بنابراین، هر تغییر در دستگاه حقوقی باید در نسبت با منطق بازتولید این سلطه فهم شود. پرسش کلیدی این است، چه ضرورتی در بازتولید نظم موجود ایجاب می‌کند که خشونت علیه زنان تخفیف یابد یا مشروعیت ضمنی پیدا کند؟

پدر/مردسالاری شکلی تاریخی از سازماندهی قدرت است که با شیوه‌های تولید مشخص پیوند دارد. در جوامعی که سرمایه‌داری پیرامونی، اقتصاد غیررسمی گسترده، بیکاری مزمن و وابستگی خارجی غالب است،

در ارث؛ استقلال تابعیت از وضعیت تأهل؛ تضمین آزادی حرکت و انتخاب. کار خانگی و مراقبت از کودک، سالمند و بیمار، ستون نامرئی اقتصاد است. این فعالیت‌ها، اغلب بی‌مزد، هزینه بازتولید نیروی کار را کاهش می‌دهند و سود سرمایه را افزایش می‌دهند. به رسمیت شناختن اقتصاد مراقبتی مستلزم: گسترش خدمات عمومی مراقبتی؛ بیمه و حمایت اجتماعی برای کارگران خانگی؛ اجتماعی کردن آن. بدون استقلال اقتصادی، آزادی سیاسی محدود باقی می‌ماند. حقوق مرتبط با بدن و منع خشونت باید در هر منشور گذار یا قانون اساسی جدید به عنوان حقوقی تثبیت شوند که حتی در شرایط بحران نیز قابل تعلیق نباشند. تجربه نشان داده است که وضعیت اضطراری، نخستین ضربه را به آزادی‌های جنسیتی وارد می‌کند. تضمین حقوق بنیادین، سپری در برابر بازگشت اقتدارگرایی است. حضور زنان در امور سیاسی، اگر صرفاً نمادین باشد، تغییری پایدار ایجاد نمی‌کند. باید سازوکارهای الزام‌آور برای برابری جنسیتی در نهادهای تصمیم‌گیری پیش‌بینی شود. برابری در مرحله تأسیس، شرط برابری در مرحله تثبیت است.

اگر منطق قیم‌مآبی در خانه، حزب و دولت باقی بماند، آنچه رخ می‌دهد صرفاً جابه‌جایی است. گذار از «بدن نمادین» به «بدن صاحب‌حق» آزمون صداقت هر پروژه دگرگون‌ساز است. رهایی، زمانی پایدار می‌شود که مبارزه علیه سلطه جنسیتی و مبارزه علیه هر نوع ستم و نابرابری صورت گیرد. جدایی این دو، به بازتولید همان نظامی می‌انجامد که وعده نفی آن داده شده است. رهایی یا همگانی است، یا ناپایدار خواهد ماند.

ارسالی از داخل



سازمان‌یابی می‌تواند انعطاف‌پذیر و شبکه‌ای باشد. هدف، تبدیل خشم به نیروی مادی است. این تبدیل، نیازمند تحلیل مشخص از شرایط مشخص، شناخت توازن قوا، و پرهیز از ماجراجویی است. همزمان، باید از دوام پرهیز کرد: یکی تقلیل مسئله به «فرهنگ» و دیگری اتکا به مداخله خارجی، زیرا ریشه‌های سلطه در مناسبات داخلی قدرت و اقتصاد سیاسی نهفته است. هر تغییر پایدار باید بر نیروی اجتماعی سازمان‌یافته درون جامعه تکیه کند. نهادینه سازی یا تخفیف خشونت علیه زنان، اگر به صورت حقوقی تثبیت شود، بیانگر تعمیق استبداد و بازسازی نظم پدرسالارانه در قالبی دینی است. این روند را باید در پیوند با منطق بازتولید اجتماعی، بحران اقتصادی و تلاش برای مهندسی اطاعت فهم کرد. با این همه، سلطه مطلق نیست. تناقض‌های درونی نظام و استمرار مبارزات زنان نشان می‌دهد که تاریخ گشوده است. در نهایت، رهایی زنان افغانستان، از مسیر سازمان‌یابی آگاهانه، همبستگی طبقاتی و پیوند مبارزه جنسیتی با پروژه‌های گسترده‌تر برای آزادی اجتماعی می‌گذرد. سرکوب می‌تواند فضا را تنگ کند، اما نمی‌تواند میل به کرامت و برابری را نابود سازد. همین میل، در اشکال گوناگون مقاومت، همچنان زنده است و آینده را ممکن می‌کند.

ارسالی از داخل

در نظم موجود ایجاد می‌کند. هرچه سرکوب‌عریان‌تر شود، بحران مشروعیت عمیق‌تر می‌گردد. دولت ممکن است با قهر پاسخ دهد، اما قهر نمی‌تواند رضایت تولید کند. تشدید سلطه می‌تواند به تشدید مقاومت بینجامد. هرچند هزینه‌ها سنگین است، اما تاریخ نشان داده که حذف نیمی از جامعه از حیات عمومی، پایداری بلندمدت نمی‌آورد. با وجود شرایط خشن، مبارزات زنان افغانستان ادامه دارد. از تجمع‌های محدود و پرخطر گرفته تا شبکه‌های آموزش زیرزمینی و ایجاد پیوندهای همبستگی منطقه‌ای و جهانی، اشکال متنوعی از مقاومت شکل گرفته است. این مبارزات، تلاشی برای بازتعریف سوژگی زنان در برابر انقیاد است. با این حال، تجربه تاریخی نشان می‌دهد که مقاومت پراکنده به تنهایی کافی نیست. آنچه می‌تواند توازن قوا را تغییر دهد، پیوند مبارزه جنسیتی با مبارزه طبقاتی است. هنگامی که مطالبات زنان با مطالبات کارگران، بیکاران و جوانان برای نان، کار، آموزش و آزادی گره بخورد، امکان شکل‌گیری جبهه‌ای وسیع‌تر فراهم می‌شود. در این پیوند، رهایی زنان نه امر حاشیه‌ای، بلکه قلب پروژه‌های اجتماعی است.

باید بر سازمان‌یابی، آگاهی طبقاتی و همبستگی انترناسیونال تأکید کرد. در شرایط سرکوب، اشکال

سیاسی به امر اخلاقی تقلیل می‌یابد و نزاع بر سر قدرت به نزاع بر سر فضیلت تبدیل می‌شود. این جابه‌جایی معنایی، ابزار قدرتمندی برای مهار اعتراض است. اما ایدئولوژی تنها زمانی پایدار می‌ماند که با تجربه زیسته سازگار باشد. هنگامی که زنان از آموزش، کار و امنیت محروم می‌شوند و خانواده‌ها در بحران معیشتی فرو می‌روند، شکاف میان روایت رسمی و واقعیت روزمره گسترش می‌یابد. این شکاف، بذریه بحران هژمونیک است. به عنوان مثال پناه بردن به خانه اقوام، نشان می‌دهد که مسئله صرفاً خشونت فردی نیست؛ بلکه کنترل شبکه‌های همبستگی است. هر امکان پناه، هر پیوند حمایتی، بالقوه قدرت مردسالارانه را محدود می‌کند. بنابراین، دولت با محدودسازی تحرک زنان، دایره انتخاب را تنگ می‌کند و هزینه خروج از رابطه خشونت‌آمیز را بالا می‌برد. این منطق را می‌توان نوعی زیست سیاست اقتدارگرا دانست، تنظیم بدن‌ها، فضاها و روابط برای تولید اطاعت. در چنین نظمی، سازوکار انضباطی است.

باید گفت هیچ بلوک قدرتی بدون تناقض نیست. وابستگی اقتصادی به کمک‌های خارجی، نیاز به حداقلی از مشروعیت بین‌المللی، و حضور نسلی که تجربه ارتباط با جهان بیرون را دارد، شکاف‌هایی

## پیام دبیرخانه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

### ترور رفیق ینار محمد؛ ضایعه‌ای برای جنبش‌های زن!



شناخته شده در سطح بین‌المللی تبدیل شد. حضور فعال او در صفوف کمونیست‌ها و در سازمانیابی مبارزه برای رهایی زنان، بیانگر پیوندی ناگسسته میان آزادی زن و دگرگونی ریشه‌ای ساختارهای ستم و نابرابری در جامعه بود. نام و یاد او با امید، مقاومت و تعهد آگاهانه به آزادی و برابری گره خورده است. دبیرخانه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران، صمیمانه‌ترین همدردی و تسلیت خود را به رفقا و هم‌زمان او در «سازمان آزادی زن در عراق» و «بدیل کمونیستی در عراق»، به خانواده و نزدیکانش، و به همه مبارزان راه آزادی و برابری در عراق و منطقه اعلام می‌دارد. ما خود را در این اندوه با آنان شریک می‌دانیم. یاد و خاطره رفیق ینار محمد در تداوم مبارزات زنان، در پایداری نیروهای برابری طلب، و در تلاش برای جهانی عاری از هر نوع ستم، تبعیض و استثمار زنده خواهد ماند. راهی که او با شجاعت پیمود، با اراده جمعی مبارزان آزادی ادامه خواهد یافت.

دبیرخانه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

۲ مارس ۲۰۲۶

با اندوهی عمیق و تأثر فراوان باخبر شدیم که صبح امروز، دوشنبه ۱۱ اسفند ۱۴۰۴، رفیق ینار محمد، از چهره‌های برجسته و شناخته شده جنبش‌های زن در عراق و عضو کمیته مرکزی (بدیل کمونیستی در عراق)، در بغداد و در نزدیکی منزل شخصی خود، توسط تروریست‌های اسلامی هدف حمله‌ای تروریستی قرار گرفت و جان خود را از دست داد.

خبر ترور او، موجی از اندوه و خشم را در میان فعالان جنبش آزادی زن و نیروهای چپ و برابری طلب در منطقه برانگیخته است. از دست دادن رفیق ینار محمد تنها فقدان یک فعال سیاسی نیست؛ از دست دادن صدایی رسا، جسور و متعهد در دفاع از حقوق زنان و کرامت انسانی است. او سال‌ها بی وقفه در کنار زنان تحت ستم ایستاد، علیه خشونت، تبعیض، مردسالاری و بنیادگرایی مبارزه کرد و برای ساختن بدیلی انسانی‌تر و برابرتر تلاش نمود.

رفیق ینار محمد با پایداری، صداقت و جسارت کم نظیر خود، الهام بخش نسل‌هایی از زنان و فعالان اجتماعی در عراق بود. او طی دهه‌ها فعالیت خستگی‌ناپذیر، در صف مقدم مقابله با جریان‌های اسلامی و ارتجاعی ایستاد و با مبارزه‌ای پیگیر در دفاع از حقوق زنان، به‌ویژه علیه خشونت و قتل‌های ناموسی، به چهره‌ای